



سازمان کارگران انقلابی ایران - تهران

## تحولات جهانی و مسئله "استقلال اقتصادی"

سارا محمود

## گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم

در

### جنبش چپ ایران

آهنگر

سوسیالیسم تخیلی، قدمت طولانی دارد. ریشه آن نه در سرمایه داری که به جوامع پیش سرمایه داری برمیگردد، در هر دورهای منطق یا نظامات اقتصادی - اجتماعی معین و سطح توسعه و رشد نیروهای مولده، سوسیالیسم تخیلی اشکال گوناگونی بخود گرفته است. شناخته شدترین شکل این نوع سوسیالیسم، مربوط به دوره پیش سرمایه داری و سرمایه داری اولیه است. منای برنامه‌های و اعتقادی این تگرش، حذف سیستم بهره کشی سرمایه دارانه بدون نفی سیستم حکومتی و روستای سیاسی آن. از طریق تعاونیها و ارشاد حکومتگران و ارائه آرمانشهرهای نمونه بود. بر همه عیان است که سوسیالیستهای تخیلی، فقط در سطح نظر دهی باقی نماندند، بلکه تلاشی و کوشش زیادی بخرج دادند تا بتوانند از طریق نا کجا آتادهای نمونه به استحاله تدریجی جوامع سرمایه داری به سوسیالیسم دست یابند. البته این نیز بر همگان روشن است که آنها شکست خوردند. علت پایهای این شکست سوسیالیستهای تخیلی در چه بود؟ آیا پایه تعاونیها برای اجرای طرح زیربنایی سوسیالیسم خطا بود؟ با اینکه عدم تصرف حکومت، ملامت اصلی را تشکیل میداد؟ نمونه سوسیالیستهای تخیلی نشان داد است که سیستم تعاونیها و خودگرانی ضمیمت از آن یکی از تحارب ما ارزش برای بنیاد پایهای سوسیالیسم است. اما توهم سوسیالیستها به حکومت بهره کشان، یکی از دلایل عمومی شکست آنها بوده است. تجربتهای که برای عصر حاضر نیز از جهانی متفاوت با آندوره اهمیت دارد. اما مهمترین و اساسیترین علت شکست سوسیالیسم تخیلی، تلاش برای نابودی سیستمی بود که شرایط عینی برای نفی آن آماده نگردیده بود. در واقع برنامه و رئیس بلاترم آنها با رشد نیروهای مولده و تبعات ناشی از آن خوانائی نداشت. ذهن و کارکردهای ذهنی ما عین و بلوغ یافتگی آن در تضاد پایهای بود.

بقیه در صفحه ۹

## تجدید نظر اصولی، به شیوه غیر اصولی

همایون

کمیته مرکزی سازمان، کمیسیونی را برای تدوین يك پیش نویس جدید برنامه‌ای برگزید. کمیسیون مزبور هم پیش نویس تدوین شده‌ای شماره هشت بولتن مباحثات کنگره ارائه داد. تعیین این کمیسیون از طرف کمیته مرکزی بدینال تغییر و تحولاتی بود که در " اردوگاه سوسیالیسم " رخ داد و مباحثات مختلفی را در سازمان ما حول برنامه انقلاب ایران براه انداخت. برخورد ما پیش نویس جدید برنامه که از جانب کمیته مرکزی هم منای سحت برنامه‌ای به کنگره سازمان پیشنهاد شده است، حائز اهمیت بسیار میباشد.

بقیه در صفحه ۱۵

در تمام دوره پس از جنگ دوم انقلابهای "جهان سوم" نیازهای فنی و مادی لازم برای ساختمان يك زیر بنای صنعتی جهت انتقال به سوسیالیسم را با اتکاء به کمکهای اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی نسبتا پیشرفته تر تامین میکردند. پس از فروپاشی اردوگاه و از دست رفتن امکان مزبور، برای مدافعان راه حل سوسیالیستی در پاسخ به معاشب سرمایه داری، این نگرانی و این سؤال پیش آمده است که: آیا اکنون که " توازن قوا و امکانات دستخوش تغییرات شده " و " بطور خلاصه کفه ترازونه درجهت پیشروی سوسیالیسم، بلکه در جهت عکس آن قرار گرفته " - نباید از فرمول گذشته برنامه توسعه " انتقال به سوسیالیسم؟ " عقب نشست؟ در " جهانی که همه اقتصادهای موجود نه رابطه تنگاتنگ جهت فراهم آوردن زمینه‌های توسعه باز دارند " و نقش مسلط سرمایه داری جهانی نیز بیش از گذشته عمل میکند، آیا درست است که از استقلال اقتصادی دفاع کرد یا " به تنهایی بر امکانات مثلا زیرزمینی و بالقوه اقتصادی يك کشور تکیه کرد؟ "

الته اینها سئوالهایی جدی و قابل تعمق است، اما برای بافتن باسخی

بقیه در صفحه ۲

## کدام راه به سوسیالیسم می انجامد؟

ج - آلیاری

بحران " اردوگاه سوسیالیزم " اینک به تلاشی آن منجر شده است. جنبش انقلابی بطور اعم و جنبش کمونیستی بطور اخص، نه تنها مهمترین نقطه اتکای خویش را از دست داده است بلکه همراه ما فروپاشی " سوسیالیزم موجود " اغلب تئوریهای رایج در جنبش کمونیستی نیز فرو ریخته و بدین ترتیب جنبش کمونیستی درگیر بحرانی همه جانبه شده است. اینک سر در گمی يك صفت همه گیر است و زمینه مناسبی برای آنکه دشمنان از آب گل آلود ماهی بگیرند. دشمنان آزادی و عدالت اجتماعی برآندند تا همراه با دفن " سوسیالیزم موجود "، مارکسیسم را به مثاله قویترین گرایش در جنبش سوسیالیستی بخاک بپارند و حیات جاودانه سرمایه را تضمین نمایند. اما این تمام آنچه نیست که امروزه در این آشفته بازار جریان دارد. همراه ما اوچگیری بحران، خائنین به آزادی و سوسیالیزم، دو باره جان گرفته و با قیافه‌ای حق به جانب، ما را به ترك صف فرا میخوانند. در این میان برخی مرعوب شده سراسیمه عقب می‌کشند و برخی دیگر چشم بر آنچه که رخ داده فرو می‌بندند و بر " اصول " پای می‌نهند و برخی سیز راه جوئی را ناممکن می‌دانند.

واقعیت این است که بحران آنچنان همه حاننه و آنچنان گسترده است که شاید تا سالها نتوان حتی ارزیابی تماما درستی از آنچه رخ داده بدست داد. چه رسد به آنکه راه دقیقا ترسیم شدنی به پیش بافت. اما، جنبش کمونیستی يك جمع محققین یا گلوب ماحته پیرامون تحولات گذشته و با آسغهای که پیش رو داریم، نیست. جنبش کمونیستی يك حزب سیاسی و انقلابی است. پس نمیتواند، بدون برنامه عمل به موجودیت خویش ادامه دهد بنابراین است که ما می‌باید ما جمع بندی تمامی عناصری که در شرایط کمونی

بقیه در صفحه ۶

## تحولات جهانی و ...

## دنباله از صفحه ۱

که حتی امکان به حقیقت نزدیک باشد. لازم است اولاً در پرتو پارسی‌گدینند برخی مفاهیم کلسدی مجدداً مورد ارزیابی قرار گیرد. برپا نحوه طرح سنوالات و کاربرد این مفاهیم در برخی از مثالات مطرح در سولس. نشان میدهد که اختلاف برداشت وسیعی. از این مفاهیم میان ما وجود دارد. تا با باسج درست به این سنوالات را تنها مسموار از نظر شرایط منحول کسوی بیداکرد. سمبارت دیگر آنکی که در گذشته و الزامات و ارزشهای ماتی از آن محسوس نماید. نمیتواند راه حل منطقی با واقعیت متحول امروز را پیدا کند. اگر چه ممکن است از راهی مادیست و به سنوهای مصادی به این راه حل نزدیک شود.

**استقلال اقتصادی:** "استقلال اقتصادی" اگر به مفهوم سازمان دادن اقتصاد ملی در جریبه‌های جدا از اقتصاد جهانی باشد، مترادف است با "انروای اقتصادی". نه فقط امروز، بلکه از زمانی که سرمایه‌داری ممانسه بک سیستم جهانی. اقتصاد جهان را زیر سطره گرفت. ملحوظ علمی در این حقیقت تردیدی نیست. برپا اجتماعتی شدن تولید سرمایه‌داری سرخوردگی خود تمایل به انکراسیون همه عوامل اقتصادی و اجتماعی قابل دسترس دارد. سرمایه‌داری این گرایش درونی تولید اجتماعی را از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی و مسموهای نامورون ارفضا میکند. سوسالسم نیز که تنها میتواند بر باید تولید اجتماعی و صنعت سرگه‌ما شود. براناب اولی باید این گرایش را با انکاء برآگاهی اجتماعی و سحوی موزون نگار کرد تا منابع و امکانات قابل دسترس برای ستر را در جهت انزاس بهره‌وری تولید و سرخورداری همسه مردم جهان از آن. در بک ساختار هماهنگ ارکاسره کند.

ساربرای آن "استقلال اقتصادی" که در انزوا از تولید و مصرف جهانی آسهم در بشرنه‌ترین مراکز آن تانص می‌شود. منبومی است کاتلا منی. سترار از این حقیقت در هر سرمایه‌ای. ما هر نوع اسدلالی. در عمل اگر نه ر و ا ل کامل اقتصادی مچر نشود. سی نردم بروسه رشد را شدت کند خواهیم کرد.

اما علیرغم وجود این تعبیر منعی. استقلال اقتصادی دارای مفهوم منسی بر هست که مورد حمایت اغلب سروهای دمکرات و سوسالیسینانرا ر گرفته‌است. از آنجا که ما غلبه سرمایه‌داری بر اقتصاد جهانی. این سرمایه‌های بررک هستند که نوایی بازی را به بازار جهانی دگته میکنند و اینس فنواییس، کشورهای کمتر توسعه یافته را مجبور میکند که با اصطلاح "اقتصاد معطوف به خارج" را سازمان دهد. یعنی اقتصادی بر اساس سازهای سرمایه‌بررک انحصاری. و این امر در سطح ملی مچر به نامورونی سمددر همه سطوح و گسترش فنرو با ساسامی مچرید. انقلاسهای سوسالیستی که سارکرسر در سطح ملی صورت میگیرند. قاعدتا باید تلاش کنند عملکرد نواییس دگته‌شده از ظرف سرمایه‌انحصاری جهانی را هر چه که ممکن است محدود کرده و انزاس طات اقتصادی خارجی را در جهت مطلوب برای منافع ملی هدایت کنند. سار در دست گرفتن کلید اقتصاد و کنترل بازار توسط سرمایه، دولت‌های انقلابی به حیسی انکاسی دست میسازند. این مفهوم مثبت استقلال اقتصادی است و دست برداشتن از این مفهوم از اس اصل یعنی. دست برداشتن از مقاومت و تسلیم کامل به اصال سرمایه‌انحصاری. ما چند بوشی از اس اصل حنی دیگر نمیتوان دمکرات ماند. چه رسد به کمونسیت. اما انند اس مفهوم از استقلال اقتصادی سبچوجه مترادف نیست با مناس به انرو. بعکس سارزدهای وسیع سترای مقابلته با انرو را مینند.

در حقیقت عامل محرکه اقتصادی در شروع اصلاحات در شوروی سسر درهه شکستی محاصره اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و تانص انزاس سازار تولید و مصرف جهانی و مراکز نسولوزی داس غیر حاضر بود و مرمبختار آنکه راه بسوده شده درست بوده است ما به. سسوار کنت اس عامل. انکسره‌ساید. ای و ما لافل یکی از مهمرس ساسه‌های سراسد اصلاحات در شوروی بود و سس. اما آنا اصل استقلال اقتصادی در ساسهای گدسد. سسسه ما همس منبوم مثبت خود توسط احزاب و دولت‌های کمونسیت نگار کردند ندو اجرا گدسد. سرسی اس امر منواید ما را در ساس به مکلالت آمده ساری دهد و برای درک اسناد نحولت کسوی ستر ضروری است.

**انقلاب روسیه و "استقلال اقتصادی":** انقلاب روسیه در استقلال و جدایی از اقتصاد اروپا، بلکه درست سترکی به انند ساری کرسر از انند

اروای بشرنه در صورت وقوع بک انقلاب کارگری طرح ریزی شده سسود. هنگامیکه انقلاب بلشویکی ما شکست جمعی کارگری در آلمان در انزوانسرار گرفت. نسب به نراست در باسنت که این انزوا کاری‌ترین حربه علیه انقلاب سوسالستی در روسیه است. تمام سخنرانیهای او در حین و پس از عقبت - نسسی جمعی کارگری در آلمان و اروپا حاکی از این سکرانی عمیق است. نلاش او سرای مصلحه ما سرمایه‌داران خارجی و طرح نب در داخل تلاشی بود سترای مقابلته با این انروا.

بروسه رشد اقتصادی در شوروی سس از مرکد نسب تا بابان جنگ دوم. سوسزه ماجرای کلکتیویزه کردن سریع کشاورزی. هم اکسون، و سبتی از گذشته مورد سرسی قرار گرفته است. تا سبر عوامل گوساکون، سچمله شخصیت استالین بر اس بروسه هر چه باشد، سمنوان انکار کرد که مهمترین عامل موثر بر این بیروسه. محاصره ساسی. اقتصادی و نظامی و این واقعت هولساک سترای دولنسران شوروی بود که چهار برای ناسودی دولت نو ساسح مشد و حتی در سالیهای سمد آنکارا فاشسم آلمان را سسوی تهاجم به روسیه سوق سدادند. در انسات این ادعا باید سناظر آورد که استالین. کارکردان اصلی این ساسنت و سوسزه کلکتیویزه کردن ستران و اجباری کشاورزی. خود از زمان مرکد نسب سنا ۱۹۲۷ در مقابل جناح چپ حزب که خواهان بابان دادن به سب و سوسالیسزه کردن سریع اقتصاد بودند قرار داشت و باسنت و جدت زایدالوصفی با آنها سارزه مچرید. و سبر از آثار نا انشیا این سب با ساحت "ساخنمان سوسبا - لسم در بک کسور" همراه و درامختد بود.

اغلب در بازه هریسه‌های نظامی که اقتصاد شوروی ساست این محاصره منحمل شده است ساحت مشود. سسور اینکد خواهیم انعاد فشاری را کسه اس هرید بر اقتصاد شوروی وارد آورده است کوچک شماریم، باید سکوئسیم اس ساسانترین سوارتی این محاصره بود و به سبمترین. ساسبت سسوار ادتاکر د سسرتیس عوائف این محاصره و فشار. نسسر جهت برنامهربری اقتصادی در شوروی سب مانگمت ستران. دولتی کردن منابع اقتصادی، و سترکزتوق العالم ده تصمیم‌گیری ها در دست دولت مرکزی بود. انکاء اجباری تنها بر مناسع خود آسهم در بک کشور دهقایی با سسبت عقب‌مانده و در شرایط آمادگی سترای بک تهاجم نظامی. دولت شوروی را مجبور میکرد اقتصاد را متمرکز کرده و نخسعی منابع را به فقط در مناس سررک بلکه حنی در مناسهای کوچک شدت تحت کنترل دولت مرکزی قرار دهد. انزوا. به فقط بک دولت سوسالیسنی را که تمامی جهان سرمایه‌داری را به مصلحه تا پای ناسودی آن سکشاسند، سلکد هر نوع دولتی را مجبور به اتخاذ حیسی سیاسی میکند. در دوره جنگ که نخاصم آلمان ما دول ارواشی چشم انداز انکاء منحصربه در در منابع داخلی را سوسزه در رابطه با مواد غذایی و مواد اولیه برای صنایع در مقابل قرار سداد این کشور که سرخلات روسیه از بشرنه‌ترین صنایع سرخوردار بود. حسی سترکنهای سررک را برای بهره برداری آزاد از مناسع سلب کرد و تخصیص منابع را سسور مرکزی سحت کنترل گرفت. خروج از این انزوا و اسطابق برنامهمسای اقتصادی و ساسنت داخلی و سبن‌المللی ما شرایط داخلی (و به فشار سسای سبن‌المللی) السنه به میل و اراده رهسار کرملین بود. اگر گرتار بهاسوی زورمالسنی سسوسه و تاریخ را آنطور که واقعا روی داده بخوانیم. این ساسد روش باشد. اما انزوا ناکسکهای ناگوار برای مقابلته با این وضعیت سسدر اسراتزی و در حقیقت سسوی به استقبال این وضعیت ناگوار رفتی اسداغ رهسار کرملین بود. رهسار شوروی سسوانسند به سبتجوی راههایی برای مقابلته با این انروا سراسد و هم فعل از جنگ و هم سوسزه سس از جنگ که بیروسی بر فاشسم و شرایط عمومی. موقتیسهای سسار سیاسی سس آورده. سسلاش کسد از ظرفی داس ردن به حیسی کارگری و دمکراسی در عرب و سسط دمکراسی در داخل و تعدیل در ساسسهای اقتصادی در جهت درهه شکستی محاصره سرمایه‌داری جهانی گام بردارد. اما بجای آن رهسار شوروی انروای اقتصادی و انند ساسی را سس در سب بجای استقلال اقتصادی سساده و سب را سس فضلمت سمدل کردید. قرار شد انقلاب سوسالیسنی در جهان در ساسقه سا غرب - که سرمایه‌داری بود - سس رود. و آنقدر سس برود که عانتت غرب را از ما سسدارد. اس نسسر جدسد و کاملاً سسوی از انقلاب جهانی سوسالیسنی سسبت به نسسر لسی از آن بود. لسی تا آخری لحظه. حنی هنگامیکه

قدرت و فقدان دموکراسی همراه است. پیش برد، تکمیل ساختمان سوسیالیسم که جای خود دارد. برای یافتن راه حل صحیح باید انحراف گذشته - مطلق کردن سیاست با اقتصاد - را برای همیشه کنار گذارد، و گرنه با ظرفیت سیاسی مان را رنجسته کرده و نه دکماتیسیم، تفسیر انزوا به استقلال و انحراف گذشته بازخواهیم گشت، آنهم در شرایطی نفاخت نامناسبتر از گذشته، بسا ناتوانی اقتصادی و سیطره امپریالیسم را چنان مطلق خواهیم کرد که مجبور شویم هراسان دست از هر مقاومت و مبارزه‌ای بشوئیم و تسلیم شویم. تاریخ واقعی، اما روند دیگری را نشان میدهد. تکامل ناموزون سرمایه‌داری، انقلاب علم سرمایه‌داری را، علیرغم تعبیر و تفسیر و میل و اراده این با آن نبرد و گروه، بطور ناموزون پیش میبرد و در سطح ملی نیز ناموزونی‌های گسترده‌ای در اسعاده کوناگون انقلاب ضد سرمایه‌داری سجا میکند. هنر دریافت‌سختن تعادلی است که با گذشت زمان انقلاب ضد سرمایه‌داری را در همه جوانب خود ارتقاء دهد. کسی که این تعادل را پیدا نکند با از واقعیت عقب میماند با مجبور میشود در کنار سرمایه‌داران بایستد تا به زور واقعیت را از پیشروی باز ندارد.

### انقلابی‌های "جهان سوم" و استقلال اقتصادی

"استقلال اقتصادی" در برنامه کشورهای متاخر سوسیالیستی (کوسا، ویتنام ۱۰۰۰) گرفتار همان تناقضی بود که در مورد شوروی دیدیم. اما ایسار اجبارا و الزاما این کشورها از بکطرف با محدود کردن نمود اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و توزیع منابع اقتصادی - اجتماعی در جهت منافع کشور و اکثریت محروم توانستند تحولات شگرفی در وضع این طبقات بوجود آورند، اما از طرف دیگر آنها اسیر ساختار ژئو - بلنکی بودند که نه در وجود آوردن آن نقشی داشتند، نه برای از میان بردن آن توانی. این کشورها پس از انقلاب خودسوخ و الزاما در اردوی سیاسی - نظامی سوسیالیستی و در يك وضعیت جنگی قرار میگرفتند و مجبور بودند عوارض آنرا بپردازند، بیوستن به جنبش عدم تعهد و اندامات مشابه آن هم تحولی اساسی در وضعیت بوجود نمی‌آورد. برای خروج از اسروای اجباری، آنها مجبور بودند متحصرا به تکنولوژی شوروی اتکا کنند و شوروی مجبور بود برای جبران انزوائی اقتصادی آنها سوسپسند سزادارد. به این ترتیب استقلال اقتصادی برای انقلابی‌های جهان سوم اسعاده جدیدی پیدا میگردد. آنها بهای استقلال اقتصادی خود (در مفهوم مشتقش یعنی تلاش برای برنامه‌ریزی در جهت منافع ملی) را با محاصره سرمایه‌داری جهانی و اسروای اقتصادی، میدادند، اما این بها را با اتکا بر کمکیهای مادی و فنی شوروی و کشورهای سوسیالیستی پیشرفته‌تر جبران میکردند. شوروی و علیرغم همه مشکلات اقتصادی و تناقضات و انحرافات خود تا دهه ۶۰ از سطح رشد نسبتا بالایی برخوردار بود. هم شوروی و هم کشورهای اروپای شرقی تا دهه ۶۰ اگر چه سطح رشد صنعتی باثباتتری نسبت به غرب داشتند، اما نرخ رشد مراتب بالاتری را نشان میدادند که تصور میکردند با اتکا، سرآن میتوانند آرام ولی مطمئن کشورهای غریبی را در میدان مسابقه اقتصادی عقب بگذارند (بایه خوبی‌هایی‌های انفرادی خروشچف) اگرچه مجموعه استراتژی (یعنی برنامه تکامل ساختمان سوسیالیسم در شرایط انزوا بدون تلاشی برای درهم شکستن محاصره و در نتیجه تازانیدن اقتصاد) ناخود انحرافی را حمل میکرد، اما برای انقلابی‌های جهان سوم مسیر روشن بود. اگر برای آنها استقلال اقتصادی اجبارا با اسروای اقتصادی مترادف میشد، آنها میتوانند این انزوا را با تکیه بر کمکیهای فنی و مادی شوروی جبران کنند و چاره‌ای هم جز این نداشتند. این معادله برای شوروی سراسر رباب بود و مردم شوروی با پرداخت سوسسد به انقلابی‌های جهانی ساز آنرا میکشیدند، اما برای انقلابی‌ها "جهان سوم" بهر حال توازیی برقرار بود. این وضعیت در باسای دهه هفتاد بطور کامل بهم ریخت.

استراتژی مسابقه در شرایط انزوا و همه سنایی که روی آن ساخته شده بود، نقض دروسی خود را هنگامی آشکار کرد که غرب به انقلاب فنی - علمی سوم دست یافت. چرا شوروی از اس تحول شگرف صنعتی غافل ماند. در ناره لختی سوروکراسی فانتوانی آن در درک و اهمیت مسئله، اسطمانی صنایع سوروکراسی با امتناع از این تحول و کاربرد دستاوردهای آن در صنعت سسار بوشنه‌اند و سس از همه خود رهبران حزب کموسست شوروی. اما ایسها در عس ایسسد

بطور کامل از انقلاب اروپا ناامید شد، بر امید نجات کارگران جهان از طریق انقلابی در غرب - یعنی در مرکز عمده صنعت و پیشرفت - باقی ماند. اگرچه لنینی انقلاب را تسوویق یافته میدید و وعده آنرا به "تابایان این قرن" موکول میکرد. او ساختمان سوسیالیسم را در يك کشور آغاز کرده بود تا انقلاب اروپا - هروقت که برسد - آنرا تکمیل کند. اما در تعبیر جدید سوسیالیسم باید در انزوا آغاز میشد و در انزوا خاتمه مییافت. این سیاست فقط مختص اسطالیسی "لجوج و مخاصمه جو" نبود، حتی هسکامیکه خروشچف سیاست تشنج‌زدایی با غرب را در پیش گرفت، این تئوری بایه سیاست "رقاست اقتصادی" اوقرار داشت. حزب کمونسست شوروی در آن هنگام با حساب باز کردن روی نرخ رشد بالا نسبت به غرب چرتکه میبندادخت که کی از غرب جلو خواهند زد. البته اشکالی در حماسه وجود نداشت، بلکه تئوری غلط بود و محاسنه را بیفایسده میکرد.

عواقب گسترده این تئوری که موجد سحران اقتصادی کنونی در کشورهای سوسیالیستی است، مورد بحث این مقاله نیست، اما در رابطه با مساحت مساحت مساحت مهم است این است که از اسجا دیگر مفهوم استقلال اقتصادی وانسز و ای اقتصادی درهم میآمیزد. البته از محاصره، فشار و عواقب آن برای اقتصاد کشورهای سوسیالیست سسبار سخن گفته میشد، اما بعنوان پدیده‌های جداگانه و خارجی. وقتی به داخل مراجعه میشد، فرار بود سوسیالیسم در همین انزوا و در چارچوب همه الزامات آن به کمال رسید. الزاماتی که با طسعت سوسیا - لبسم ناسازگار است. رهبران شوروی، نه فقط آنها بلکه اغلب ما، میخواستیم ستم فصول کسبیم که هیچ نقطه‌ای از جهان از سسلطه امپریالیسم رها نشده است. و بدین دلیل تراموش میگرددیم که اقتصاد جهانی هرمی است از اجساره، واسسته به هم که در راس آن انحصارات سرمایه‌داری غرب نشسته‌اند. قوابسسی سازی را به بازار جهانی دیکنه میکنند. این حقیقت داشت که جهان بلحاظ سیاسی - نظامی بدو بخش تقسیم شده بود، اما در زمینه اقتصادی - واقعیت این بود که همه در زمین آنها بازی میکردیم. آنچه بویژه به توهم دامی میزد این بود که اتحاد شوروی طی جنگ جهانی دوم نقش قاطع و تعیین‌کننده را در شکست آلمان بازی کرد و به مدد موفقیتها و ظرفیتها نظامی، سیاسی خود به نیرویی تبدیل شد که متوانست در مقابل گرابشات خطرناک سیاسی - نظامی سرمایه‌داری جهانی برای قلبه بر بازار جهانی با توسل به زور و فشار، بایستد این نقش تاریخی اکثریت در خدمت به صلح و دموکراسی بود که در اردوگسا ه

سوسیالیست‌تداوم مییافت. اما بلحاظ اقتصادی وضع بگونه‌ای دیگر بود، در این جا سرمایه انحصاری بر جهان مسلط بود و ما هر نوع فرمول، با سوروکراسی ما دبکتانوری امکان نداشت راه را بر عملکرد قانون ارزش که، بیرون و درون‌کار - کرد داشت، سست. در این حوزه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیست به هیچ وجه نقش محرك نداشتند بلکه مجبور بودند در واکنش به غلبه سرمایه‌داری جهانی سیاست اسطمانی در پیش گیرند. بی‌توجهی به این شکات مسلمان سیاست و اقتصاد، مطلق کردن ظرفیتها سیاسی و نظامی و اسطمانی سیاست اقتصادی با آن و در نتیجه بیکیری ممتد يك اقتصاد جنگی نه فقط برای شوروی بلکه برای طبقه کارگر و همه محرومین جهان مصیبت‌زاد بود. این مسئله باید دقیقاً مورد توجه کسانی قرار بگیرد که نگران نتایج و آثار تحولات جهانی بر برنامه ما هستیم، بویژه آن رفقای که "توازن قوا" را در گذشته سسلف انتقال به سوسیالیسم در "جهان سوم" و امروز سسزر آن میدانند و از سسزر "انزوا" خواهان دست برداشتن از مضمون سوسیالیستی برنامه هستند. آیا این رفقا علیرغم همه انتقادات خود به انحرافات گذشته، گذشته را با همه انحرافات آن تقدیس نمیکنند؟ کسی که استقلال اقتصادی را برای "جهان سوم" هنگامی ممکن میداند که با "سوسیالیسم جنگی سزوی" بیستن در شوروی سسفر باشد با "سوسیالیسم واقعا بشرسته و مدرن" در شوروی منروی از جهان خارج ساخته نده باشد، آیا گرفتار همان دیدگاه انحرافی - سسسی اسطمانی اسروای اقتصادی ما استقلال اقتصادی نیست؟ بیهوده نیست که اسجا و اسجا میسوسیم اگر شوروی در سالهای هفتاد میتواند به انقلاب سوم تکنولوژی دست یابد چه‌ها که نمیشد! گویا انقلاب تکنولوژیک سوم را که در جوهر خود سسرمسد کنسرش اطلاعات و اسناسطاط و سسارایس کنسرش دموکراسی سیاسی است، سسنوان در چارچوب يك اقتصاد جنگی - که الزاما با سسمر

حقیقت است بمنواید رسته دشواریها را نشان دهد. در واقع حزب کمونیست شوروی از همان کنگره ۲۳ (۱۹۶۶) یک سلسله اصلاحات اساسی در ادراک اقتصاد را در دستور گذارد، کنگره‌های بعدی بر لزوم کاربست دستاوردهای انقلاب نئی - علمی در اقتصاد سدت تاکید داشت. عملاً در دهه هفتاد اقداماتی در جهت بهبود اداره اقتصاد آغاز شد، اما خیلی زود معلوم شد که تحول اساسی در برنامه‌ریزی داخلی متضمن تحولاتی در روابط خارجی، ویژه در اروپای شرقی است و همین جهت سرعت از آنها عقب‌نشینی شد. ریشه مشکلات چنانکه مکرراً اشاره شد، در استراتژی نادرست ساختمان سوسیالیسم از طریق صافه در انزوا، و تفسیر در این استراتژی مستلزم تحولات وسیع و همه‌جانبه‌ای بود که موضوع بحث کنونی ما نیست. اما در رابطه با انقلاب‌های "جهان سوم"، پس از عقب‌انزاد شوروی از انقلاب سوم علمی - فنی روشن شد. انگار، بر کنگره‌های سی و هادی شوروی در چارچوب استراتژی مزبور برای اس‌اقلانها هم‌اکنون بود. در این رابطه ویژه بین شوروی و کشورهای متأخر سوسیالیستی، نقطه شوروی بود که بران یک استراتژی نادرست را سه صورت سوسیالیستی که دیگر برای اقتصاد شوروی غیر قابل تحمل بود. صی - پرداخت، انقلابهای جهان سوم نیز عوارض سنگینی با استراتژی نادرست می‌پرداختند، بصورت اجبار به دولتی کردن سریع صنایع اقتصادی و تمرکز بوروکراسیک حاصل از آن (هم‌سرای هم‌سایگی با اقتصاد شوروی و کشورهای شرق اروپا که طرف اصلی و اغلب محصر نبرد روابط اقتصادی آنها بودند، و هم برای مقابله با عوارض جنگ سرد، بصورت وابستگی به تکنولوژی شوروی که اکنون عقب مانده هم بود و بصورت اجبار به تجارت خارجی محدود و غیرمتنوع. چند قلم‌آه‌زیر در مورد روابط اقتصادی کوبا و شوروی گویای حقایق سساری است:

- کوبا سالانه بین ۷-۵ میلیارد دلار بصورت کمک اقتصادی از شوروی دریافت می‌کند.

- شوروی، شکر کوبا را به چهار برابر قیمت جهانی می‌خرد، در حالیکه ۱۳ میلیون تن مدت به نصف قیمت بازار جهانی به آن می‌فروشد.

- ۷۲٪ تجارت خارجی کوبا با شوروی و ۸۰٪ واردات آن از کشورهای سوسیالیستی (و سابقاً سوسیالیستی) بوده است.

- در سال ۱۹۸۸ کوبا ۱/۱ میلیون تن گندم به ارزش ۱۰۸ میلیون دلار و ۱۸۶/۰۰۰ تن آرد به ارزش ۲۵ میلیون دلار وارد کرد که بهای آنها را بصورت شکر و مرکبات به کمتر از یک چهارم قیمت جهانی به شوروی پرداخت کرد (۱).

اما نرازدی کوسی کوبا در امکان قطع کامل این کمکها بواسطه تحولات سست - نرازدی این انقلاب بررک نرن ما (و امضاوتام) در آن است که آنها طی ۲۰-۳۰ سال مجبور شده‌اند ساختمان را متناسب با شرایط زمان خود بی‌بریزند که آنها را بگیرند و وابستگی شدید به سوسیالیسم شوروی می‌کشد.

تحولات ضرورت تغییر این ساختار را در پیش می‌بند، نغسیری که در خوش سنانه برس صورت سس از یک دهه وقت می‌خواهد. در حالیکه کمکها هم‌سرور قطع می‌نمود. آنا فشارهای جهانی و داخلی به آنها جس نرمنی را خواهد داد.

**آیاتحولات امکان‌گذار به سوسیالیسم در کشورهای عقب‌مانده از بین برده است؟**

این همان ستوالی است که در ابتدای مقاله طرح کردم و تاکید کردیم که باید آنرا در پرنو ماریبی گذشته و در متن تحولات کوسی پاسخ داد. ما گذرند را بطور نرده بررسی کردیم تا سببم چه جبرهایی را از دست داده‌ایم و آیا همه آنچه که از دست داده‌ایم قابل دفاع بود. اگر تهاهی هر جد سسی در بررسی گذشته داشته باشیم، ما اطمینان منوایم نکوتیم طرح مسئله سه این صورت که " گذار به سوسیالیسم در یک جامعه سرمایه‌داری توسعه‌یافته مستلزم ارتباط با سستم سوسیالیستی موجود است ". حال که " امکانات سبب‌المطی کاهن بافته " با " نوارن نوا و امکانات جهت عکس برنامه مسا قرار گرفته ". ما بد وضعیت جدید " نرحمه عملی خود را در برنامه ما بسدا کید ". آیا میخواهیم بدون ارتباط با هج سببمنی سوسیالیسم را در سسا ساریمو نرود. بکلی نادرست است و مسئله را آفندر ساده می‌کند که حقیقت را بکلی در اسها نرود. جس سنوالانی نر از اسکه ساح داده نویماند بلافاصله با سنوالات دیگری تکمیل شود. نوارن نوا و امکانات در کسدام

چارچوب؟ جنگ سرد؟ و آیا تداوم جنگ سرد سنع انقلاب ما و برنامه ما بود؟ ۰۰۰ ارتباط با سببم سوسیالیستی موجود و اتکا، بر کمکهای مادی و فنی آن در چارچوب کدام استراتژی؟ استراتژی ساختمان سوسیالیسم از طریق صایفه اقتصادی در انزوا؟ آیا حفظ این استراتژی سنع انقلاب ما و بنفسع برنامه گذار به سوسیالیسم است؟ طرح سنوالات ساده شده بی‌توجه سه کاستی‌ها و انحرافات دوره بیستین ما را اولاً در ترابط گذشته و ارزشهای نانی از آن اسیر و از واقعیت جدا می‌کند، ثانیاً درک واقعی تحولات آتی را دشوار می‌نماید.

باید توجه داشت تحولات کنونی همه جانبه و وسیع بوده و حاصل برخورد دو بدیده متناقض است: اصلاحات در خط مشی احزاب کمونیست و استراتژی مبارزه با سرمایه‌داری از یک طرف، و بحران نانی از اشتباهات و انحرافات گذشته از طرف دیگر. نتایج این تحولات دامنه‌دار و متناقض در کوتاه مدت قابل سنجش نیست و زمان دراز میطلبد. نتایج منفی این تحولات که عمدتاً حاصل اشتباهات گذشته است تنها از طریق مقاومت و ایستادگی بر اصل دمکراسی، عدالت و سوسیالیسم ممکن است. معنات دیگر از ایسی نتایج منفی بمنوان خود بخود ضرورت عقب‌نشینی و دست برداشتن از برنامه انتقال به سوسیالیسم را نتیجه‌گیری کرد، بلکه درست عکس آن مادی است.

اما آیا در تحولات کنونی گرایش‌های منتهی هست که اگر بکار گرفته شود، بتواند زمینه‌های مساعدی به لحاظ بین‌المللی برای گذار به سوسیالیسم در شرایط جدید فراهم کند. اگر به انتقادات خود به گذشته وفادار باشیم و آنها را یکبار سال کنیم باید نکوتیم آری. این عوامل را بررسی می‌کنیم:

- انگار، بر سوسیالیسم که ملل دیگر برای انقلاب ما بردازند، یک راه‌منطقی برای گسرنش انقلاب نیست و دیر با رود باید به بن‌ست می‌کشد و اگر ما علیرغم این حقیقت کمکهای مادی و فنی اردوگاه سوسیالیست را که از طریق پرداخت این سوسید تامبی مشد نقطه اتکا، بین‌المللی برای برنامه صنعتی کردن کشور نرار می‌دایم (که در آن حقیقت داشتیم). نانی از ضروریات شرایطی بود که در آن گرفتار آمده بودیم. بی‌تضعیف این مکانیسم تماماً منفی نیست. اما جایگزین آن چیست؟ بنظر می‌رسد گرایش‌های درجه‌بست تضعیف محاصره سرمایه‌داری جهانی در روندهای کوسی وجود دارد.

اولاً جنگ سرد کشورهای اصلی سرمایه‌داری را در همه جوانب سیاسی، اقتصادی و نظامی شدت متحد می‌کند و آنها با تاکتیک کاملاً یکسان و مشابه به مقابله با سوسیالیسم می‌پرداختند. پایان جنگ سرد میدانی برای بریز اختلاف منافع، نه تنها بر قطبهای سرمایه‌داری، بلکه بین کشورهای سرمایه‌داری جداگانه باز می‌کند. اگر در نظر داشته باشیم که هدف ما از درهم شکستن محاصره در ترابط کوسی، تنها گرفتن حق بازرگانی متنوع، تنوع سخنیدن به صادرات و واردات و صادرات برحسب برنامه مستقل داخلی است و سه اتحاد ما این با آن قطب با کشور علمه دیگری با جلب کمک از آنها، آنگاه به اهمیت این امکان بی‌خواهیم سرد. این امکانی خیالی نیست؛ نراموش یکیم اروپا برای محاصره بکاراگو به آمریکا چک سفید نداد و هم امروز وستنام از این امکان بهره‌برداری وسیع می‌کند.

- رشد اقتصاد اروپا و ژاپن در برابر آمریکا طی ۲۰ ساله اخیر و سه‌قطبی شدن جهان سرمایه‌داری امکان مزبور را مازهم گسرنده‌تر می‌کند و سطر می‌رسد علیرغم تلاشهای آمریکا و انگلیس شکاف بین سه قطب رو به گسرنش باشد. چرا اروپا و ژاپن ساد مخارج هم‌مونی آمریکا را بردازند و چرا باید از مناقص تنظیمی که درهم ریختن این هم‌مونی برای آنها دارد چشم‌پوشند؟

- سه قطب اصلی در راس سرمایه‌داری جهانی هنوز نقشه سیاسی - اقتصادی آینده جهان را مشخص نمی‌کند. شوروی در این میان هنوز بک‌مجهول بزرگ است. شوروی اگر سوسیالیستی تمام و متواند با اصلاحات اقتصادی و سیاسی رابطه با بازار جهانی را گسرنده کند، باز منواند نقش بزرگی برای انتقال به سوسیالیسم در کشورهای درحال توسعه بازی کند، و اسرار سدا از طریق پرداخت سوسسد. بلکه از طریق بازرگانی و معنوا و وسیله مونسری برای درهم‌شکنی و با لاقل تضعیف محاصره (بقتر سیاسی - نظامی که هنوز از اهمیت درجه اول برخوردار است. اسجا مورد بحث ما است) اما اگر

مورد اختلاف ما و طرفداران راه حل سرمایه‌داری و ایضا سوسال دمکراتها بوده است که تاثیر مخرب سرمایه انحصاری جهانی را فقط ما در هم شکستیم سرمایه‌داری و گذار به سوسالیم متوان - اگر نه خنثی - لااقل محدود کرد . این يك اختلاف اصولی است که به تحولات کنونی مربوط نیست و سایر این موضوع این مقاله نیست، اما از آنجا که بحران سوسالیم دولتی و سوار ف منفی آن - همه دستاوردهای سوسالیم را در کشورهایی مثل چین، ویتنام و کوبا مورد تردید قرار داده است، و فقط برای آنکه مرددین را به کنجکاو و جستجوی حقیقت تشویق کرده باشم، لازم است تجربه سکاراگو را با ذکر ارقامی باادآوری کنیم و بحث در باره این اختلاف اصولی را به مقاله دیگری واگذار کنیم .

چنانکه میدانیم انقلاب ساندنسنی در نیمه راه آچمر شد و هرگز موفق به اجرای برنامه خود نشد . اگر چه آنها طرح برنامه خود را "اقتصاد مخلوط" میخواندند ولی تاکید میکردند که اولاً سرمایه‌داری نیست و ثانیاً جهت‌گیری سوسالیستی دارد . در پنج ساله اول انقلاب، اگر چه آنها تحت فشار آمریکا و کنترای آن بودند، اما باز نسبت به سالهای بعد که فشارهای ویژه ریگان انجام گسیخته وارد میشد، فرصتهایی هر چند محدود برای اجسرای برنامه وجود داشت . مقایسه نتایج با وضعیت سایر کشورهای آمریکای لاتین در همان دوره حسرت انگیز است: رشد اقتصادی نیکاراگو در فاصله سالهای ۸۳ - ۱۹۷۹ . ۲۲/۵ درصد بود، متوسط رشد اقتصادی آمریکای مرکزی در این دوره ۵/۷ درصد کاهش نشان مداد و آمریکای لاتین در مجموع ۲/۷ درصد افزایش داشت . سطح زندگی که شیوه‌ای ناقص با در آمد سرانه اندازه‌گیری میشود در این دوره ( ۸۳ - ۷۹ ) در نیکاراگو ۷ درصد افزایش نشان میدهد در حالیکه در آمریکای مرکزی ۱۴/۷ درصد کاهش نشان میدهد و در مجموع آمریکای لاتین ۹/۲ درصد افزایش . تازه این شاخص، توزیع مجدد درآمدها، توسعه قابل توجه خدمات اجتماعی، سوسد برای کالاهای اساسی را در نظر نمیگیرد (۳۱)

این نکته نیز مهم است که برنامه سکاراگو برخلاف انقلابهای پیشین بر منای دولتی کردن بیش تغییرت . این طرح جدیدی بود از جهت‌گیری ضد سرمایه‌داری که سطح رشد اقتصادی - اجتماعی را منای برنامه‌ریزی قرار مداد و سرمایه خصوصی و بازار را علیرغم گستردگی آن تحت کنترل بخش دولتی و هدنهای برنامه قرار مبداد . در سطح جهانی تلاش میکرد از نسروی دمکراسی و اختلاف نظرات و منافع کشورهای سرمایه‌داری حداکثر بهره‌ررداری برای شکستن محاصره اقتصادی سفل آورد . یکی از کارشناسان آمریکاسای لاتین نوشته است اگر توجهی ستوان برای عملیات کنتر و فشار وحشیانه دستگاه ریگان بر دولت ساندنسنی پیدا کرد، همانا موفقیت این طرح است . این طرح تجارب پیشین کشورهای سوسالیست را سکار مست، از تجربیات منفی احتراز میجست و ار دستاوردهای مثبت استفاده میکرد .

نتیجه بگیریم: تا آنجا که به مسایل اقتصادی گذار به سوسالیم در يك کشور عقب مانده برمیکرد، تحولات جهانی، کشورهای سوسالیست و احزاب کمونیست را به نصیحت استراتژی خود برای ساختمان سوسالیم در کشورهای منفرد و عقب مانده وادار کرده است که در آن استقلال اقتصادی بسا مضمون مثبت خود حفظ میشود و در عین حال این مضمون از انزوا فاصله میگیرد . این استراتژی منضم اصلاحاتی در برنامه‌ریزی داخلی ( سرای انطباعی با سطح تکامل توسعه اقتصادی ) و روابط بین‌المللی ( در جهت گسترش ارتباطات همه جانبه ) است . تحولات کوسی علیرغم عوارض شدت منفی خود بویژه بر آگاهی اجتماعی طبقه کارگر، سواسطه پایان جنگ سرد متضمن روندهایی است که امکانات قابل توجهی برای این اصلاحات در سطح داخلی و بین‌المللی در اختیار میگذارد . در عین حال تحولات باعث جذب کمکهای موثر شوروی در رمنه مادی - فنی شده است . کاسون این نرسه آن کشورهای هستند که ساختمان خود را بر منای شرایط پیشین بی‌ریزی کرده بودند . اما از آنجا که این کمکها با سطق عیبی اقتصاد هماهنگ نسود . نمیتوانست و بمسباید ادامه یابد . در رابطه با تحولات، مشکل اساسی سرای انقلابهای جهان سوم . نوازن سیاسی - نظامی و کسب قدرت سیاسی در توارن فوای جدید است به حد امکان اتکاء بر کمکهای مادی - فنی اردوگاه سوسالیم . راه حل این مشکل را باید در همسنگی کارگران جهان، اتحاد جسن کارگری

بقیه در صفحه ۸

سوسالیستی بماند ؟ این هنوز مجهول بزرگی است در معادلات آینده، نه فقط برای ما، بلکه برای ارمان اقتصاد جهان هم . اما يك چیز را با اطمینان میتوان گفت . حتی اگر بسیاری از جمهوریهایی شوروی از آن جدا شوند و مانند بسیاری از کشورهای اروپای شرقی . دولت شوروی در آن قدرت را در دست بگیرد، تا ادغام کامل آن در سرمایه‌داری جهانی و ارگانیزه شدن در ساختار آن سالها و حتی شاید بیش از يك با دو دهه وقت لازم است و طی این مدت روسیه جدید مشابه يك قدرت اتمی با ساختار و سایر این مسائل ویژه اقتصادی - اجتماعی، منافع خود ویژه‌ای خواهد داشت که سرمایه‌داری جهانی را از آن هیست

کاملاً متحد و یکپارچه‌ای که بسیاری را وحشت زده کرده است، متمایز میکند . یعنی حتی در صورت تحول کامل دولت شوروی به دولت شوروی که بدترین شق ممکن است، روسیه جدید آمادگی آرا ندارد که بلافاصله در خدمت یکپارچگی جهان سرمایه‌داری قرار گیرد و بالعکس تا سالها به تفرق و رقابت و ناموزونی در سیاستهای آن خواهد افزود . ( شوروازی جهانی به زمان زیادی نیاز دارد تا حرفه‌ای را که اکثر از لانه سرمایه‌داری جهانی کند، بپرکند )

باادآوری این نکته مهم است که ما از امکاناتی برای مقابله با انزوا و اقتصادی که سرمایه‌داری جهانی به انقلاب تحمیل میکند صحبت میکنیم . امکاناتی که سواست جابگزین قطع کمکهای فنی اردوگاه سوسالیست در شرایط جدید ساند، طبیعی است این امکانات نموناند فشارهای ناشی از سلطه سرمایه‌انحصاری بر بازار مالی و کالایی که بویژه از طریق بازی با قیمتها و تنظیم بازار پول، صورت میگردد را خنثی کند، اما باید توجه داشت که ایس فشار عمومی است و بر همه کشورهای فقیر وارد میشود و مختص کشورهایی که راه گذار به سوسالیسم را انتخاب میکنند، نیست . برای مثال سیاستهای صندوق بین‌المللی پول، افزایش نرخ بهره، کاهش قیمت مواد اولیه و ... که در دهه هشتاد از طرف سرمایه‌داری جهانی اعمال شد، همه کشورهای جهان سوم، و بیش از همه کشورهای هر چه وابسته‌تر را، تحت تاثیر قرار میدهد. به مثلاً فقط بیکاراگوئه انقلابی را . مقایسه پنج کشور آمریکای مرکزی در این دوره اطلاعات مفیدی بدست میدهد . درآمد سرانه از تولدات ( گ د پ ) طی پنج ساله ۶ - ۱۹۸۱ در پنج کشور مزبور بدین ترتیب کاهش نشان مبداد: کوستاریکا ۱۱-٪، السالوادور ۱۶/۷-٪، کواتالا ۲۰/۷-٪، هندوراس ۱۳/۸-٪ و نیکاراگو ۱۴/۱-٪ . مبینیم کاهش درآمد سرانه سجز در مورد گواتالا مشابه است . همین وضعیت در مورد عدم توازن تجارت خارجی . افزایش کسری پرداختها، رشد وام، افزایش کسری مالی و رشد تورم برقرار بود که سسرای احتراز از تطویل مطلب از ارائه آمار خودداری میکنم . (۲) و اینهمه درحالی است که اقتصاد نیکاراگو، برخلاف چهار کشور دیگر فشارهای ویژه اقتصادی را تحمل میکرد ( مخارج مقابله با کنتر، نقش شورش کنتر در تغییر برنامه اقتصادی و عدم اجرای طرح، نقض غیر قانونی قراردادهای تجاری از سسرف تحت فشار آمریکا، در حالیکه نیکاراگو برخلاف سایر کشورها تعهدات خارجی را پرداخته بود، ستن اعتمارات و ... ) و ما درست از امکاناتی برای مقابله با این فشارهای ویژه صحبت میکنیم که نیکاراگو بکلی از آن بی بهره سود ( حکومت ساندنسنیها مصادف است با دوره حکومت ریگان و آغاز تحولات در شوروی، یعنی انقلاب نیکاراگو در حالیکه از بدترین عوارض جنگ سرد صمدید، از نتایج مثبت توازن قوای دوره جنگ سرد هم بی بهره میگردد ) . سنوان این است که شرایط جدید: پایان تنش شرق و غرب، گسترش اختلاف منافع سیاسی - اقتصادی و نظامی در جهان سرمایه‌داری و نقش ناهمگون اقتصادی - سیاسی، در دهه آینده چه امکاناتی برای مقابله با این فشارهای ویژه

ساز میکند که سواست جابگزین اخذ سوسید انقلاب از شوروی در دوره گذشته باشد . در این رابطه خوست باادآوری شود که ساندنسنیها خود گفته‌اند که سرمایه‌داری جهانی هرگز نتوانست انقلاب نیکاراگوئه را آنچنان در اسزوا و محاصره قرار دهد که کوبا را (۲) . آیا این مقدمه تحولاتی در زمینه‌های عمومی اقتصادی - سیاسی بود ؟ بنظر میرسد با سح به این سنوان مثبت باشد. تحول روابط شرق و غرب، اگر چه سسار دیر صورت گرفت، اما فقط واکنشی بود دیررس به این تغییرات در شرایط عمومی .

اما درباره فشارهای عمومی که در نتیجه سلطه سرمایه انحصاری جهانی

شور میثاند بر کشورهای " جهان سوم " . اتم از سرمایه‌داری و سوسالیستی وارد نسود، باید گفت که این مسئله جدیدی نیست . از آغاز این مسئله

## کدام راه به ...

دنباله از صفحه ۱

امکان راهحوی را فراهم میسازد. برآمد عمل سوسیالیستی، متناسب با تجربیات گذشته و مبارزات کوهی. تدوین کمپن‌ها، بدون آنکه مدعی شویم به تمام مسایل پاسخ گفتم و طرحی جامع و مانع در گسده داریم.

از بحران "سوسیالیسم موجود" چه می‌آموزیم؟

برای دستیابی به برنامه عمل جدید، ارزیابی از آنچه گذشت و تحلیل وضعیت تازه ضروری است. اما ارزیابی از آنچه گذشت، مقدم بر هر تحلیلی از وضعیت تازه است. بیش از هر چیز به این دلیل که تنها با ارزیابی از روند تروپاشی "اردوگاه سوسیالیسم" است که میتوان مفاهیم کیه را دور انداخت و آنگاه به نتایج صحیحی از تحلیل وضعیت تازه دست یافت. بدون یک خانه تکی اساسی در چهارچوب فکری حویث، هر گر قادر خواهیم بود به تحلیل آنچه در هر حال وقوع است بپردازیم و آنچه را که از نرون وقایع جاری سر بر می‌آورد با عمارت دقیقتر میتوانم سر برآورد. درناسم.

شاید به من ایراد نگیرد که تو ابتدا میخواهی یک "اندولولوژی" سازی و سپس در چهارچوب آن به بررسی واقعت بپردازی. اما این ایراد وارد نیست، چرا که اولاً قصد من ساختن یک "اندولولوژی" نیست، بلکه میخواهم اندولولوژی حاکم بر حودمان را دور بدارم. مفاهیمی که تحلیل در هم آمیزی مگرش مارکسیستی با ساختار دولتی در "اردوگاه سوسیالیسم"، بر جنبش کمونیستی مسلط گردیدند و دقیقاً مشابه یک اندولولوژی سد راه شناخت واقعت موجود شدند. ثانیاً مگر به آنکه تحرید عظیم شکل گیری و تروپاشی اردوگاه سوسیالیسم. خود جزئی از واقعت است که میتوان نتایج حاصل از بررسی آنرا در مجموعه آنچه که میتوان شناخت به معنی واقعی کلمه شمار آمد. منظور نمود؟

اما از بررسی تروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، چه می‌آموزیم؟ بدون تردید قبل از هر چیز مسئولیت شکست "سوسیالیسم موجود" و بخش اعظم کمبودها و نارسائیهای آن، بر عهده سرمایه داری جهانی است. پس از انقلاب اکثر. امپریالیسم جهانی - شریغم برخی شکافها که امکاناتی برای دولت شوروی فراهم می‌نمود - گستردهترین تحرید اقتصادی و شدیدترین فشار نظامی را علیه دولت بویای شوروی اعمال نمود؛ اقداماتی که حتی در حال حاضر نیز نمیتوان از پایان قطعی آن سخن گفت. ابغای این نقش، اما. در عین حال بدین معاست که نظام سرمایه داری جهانی مشابه نظامی قدرتمندتر نتوانسته است از رشد و نمو نظام سوسیالیستی جلوگیری کرده و آنرا در هم شکند و اگر حسین است آیا سئوال کیهنای که همواره مارکسیسم بیش روی خود قرار میداد، پاسخ خود را بیافته است؟ آیا برآستی سوسیالیسم میتواند در محاصره سرمایه به حیات خود ادامه دهد؟ زمانی مارکس - که آغاز انقلاب سوسیالیستی را در کشورهای سرمایه داری اروپا قطعی می‌پنداشت - از محاصره سوسیالیسم توسط سرمایه‌داری متروقی که متواست از شرق سرچیده، ابراز نگرانی میکرد؛ همین نگرانی را میتوان در امید لنین به شغف شور شدن انقلاب سوسیالیستی در اروپا - که متواست انقلاب روسیه را محات دهد - مشاهده نمود. و امروز بر منای تحرید ۷۰ ساله "سوسیالیسم موجود" میتوان به این سئوال پاسخ روشنی داد: نه! سوسیالیسم نمیتواند در محاصره سرمایه به حیات خود ادامه دهد. انقلاب سوسیالیستی نمیتواند بیرون گردد. مگر آنکه شکافی قطعی در حیطه سرمایه ایجاد گردد و محاصره را از میان بردارد و این شکافی نیست مگر ما در هم شکستن اقتدار سرمایه در کشورهای متروقی. درواقع امروز ما روشنی بیشتری میتوان معنای واقعی مفاهیمی چون انقلاب جهانی. امترناسیونالیسم بیولتری و امثالهم را دریافت و ما به ازای عطی آنرا به عینه مشاهده کرد.

اما چرا چنین است؟ اگر نظام سوسیالیستی را در دو بعد اساسی آن معنی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری خود حکومتی مردم و حذف مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم، پاسخ سئوال فوق را خواهیم یافت.

در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. در یک کشور ما ممکن است

مارکسیسم همواره بر تقدم سیاست بر اقتصاد تأکید داشته است این امر بویژه برای انقلاب بیولتری سن از هر تحول اجتماعی ما فعل آن. صادق است. اگر شیوههای تولید ما فعل سوسیالیسم. منواید بدون در دست گرفتن قدرت سیاسی منواید گردد و در اقتصاد بطفه به بندد، شیوه تولید سوسیالیستی تنها با حاکمیت بیولتاریا منواید نمود آمد. به همین دلیل در

هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری خود حکومتی مردم (کارگران و زحمتکشان) برای انقلاب سوسیالیستی امری حتمی است. جوهر اصلی این اقدام نیز در یک کلام عبارتست از کنار زدن بوروکراسی و در واقع کوتاه کردن دست بورژوازی از قدرت سیاسی.

اما برای بررسی روند عینی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، مینباید قبل از هر چیز درک روشنی از حیان معاصر داشت و در یرتو آن امکانپذیر بودن با بودن تحقق این امر را در یک کشور ارزیابی نمود. هم اینکه عملاً جهان به دو بخش پیشرفته و عقب مانده تقسیم شده است که هر یک ما سابقه روشمائی به یکدیگر نزدیک مشهود یا عمارت دقیقتر طبفهای گوناگون را در بر میگردد. این حیان تحت سلطه نظام سرمایه داری است. در عین حال شدت در هم تبیده است؛ اگر چه هر چه از بخش پیشرفته دورتر میشویم. در هم تبیدگی کاهش یافته و خود کفائی و استقلال به چشم می‌آید. در عین حال بخشهای پیشرفته و عقب مانده به هر لحاظ چهره تماماً متفاوتی از یکدیگر ارائه میکنند. رشد سروهای مولده، درجه اشتغال بالا، وزن بالای کارگران در مجموع جمعیت. سطح بالای فرهنگ، کاهش چشمگیر تناقضات حاد میان بخشهای مختلف جمعیت مانند مناطق مختلف، طبفهای مختلف و مذاهب گوناگون و بالاخره حضور چشمگیر تشکلات توده‌ای در جامعه و مجموعه‌ای که میتوان ست دمکراتیک نامید، مهمترین ویژگیهای بخش پیشرفته شمار می‌آید. اگر چه ابخا و آحا استثنائی نیز براین قاعده میتوان یافت. بخش عقب مانده بر عکس از عدم رشد نیروهای مولده رنج میبرد؛ بیکاری بیداد میکند؛ کارگران در مجموع وزن بالائی در کل جمعیت ندارند؛ سطح فرهنگ شدت پائین است؛ بخشهای مختلف جمعیت در تناقضات حادی با یکدیگر درگیرند؛ تشکلهای توده‌ای شدت ضعف هستند و ست دمکراتیک نیز به همان ترتیب؛ و طعنا استثنائاتی سر برای قاعده مینوان یافت.

اما از این تصویر چه نتایجی در رابطه ما در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی دست می‌آید؟ قبل از هر چیز باید گفت محیط بین‌المللی برای این اقدام مناسب نیست. اگر حیان تحت سلطه سرمایه داری است. هر اقدامی برای سرنگون کردن واحدهای آن، با عکس‌العمل حادی روبرو میگردد. به عمارت دقیقتر دولتی که سار مخالف می‌بازد. تحت فشار محیط خارج قرار میگردد. دولت در محاصره، اما، سرعت بورکراتیزه میشود. جدا از اینکه در حال این بورکراسی چه قضاوتی داریم. معنای مستقیم آن ابست که بیرونی بر قرار نودمها و به سیاست از آنان، سرنوشت جامعه را تعیین میکند، خود حکومتی مردم بر جیده مشهود. حتی اگر قصد برقرار کردن آن باشد؛ منظور ما ابخا لروما سرکوب حشن و تریان نیست. بلکه مسئله ابست که عملاً

سستی شکل میگردد که اعمال دمکراسی مستقیم توده‌ای را ناممکن میسازد.

این اما همه مطلب نیست. در حوامع پیشرفته اگر چه مجموعه ظریت نیروی جامعه وصف آزائی بیروها بالقوه توان حذف بورکراسی را دارد، اما در هم تبیدگی شدید آن با حیان بیروها، این امر را ناممکن میسازد. زندگی روزمره و روند تولید در حوامع پیشرفته بگونه‌ای به ارتباط با خارج گره خورده است که هر ماسی بر سر راه این ارتباط، به فلح شدن کامل امور می‌انجامد و طعنا در چنین حالتی بورکراسی منطبق بر الزامات این ارتباط، حتی اگر فرو باشیده باشد، مجدداً جان میگردد. در حوامع عقب مانده. اما، اساساً خود حامعد ظریت حذف بورکراسی را به لحاظ عینی ندارد، پراکنده بودن تودمها و عقب ماندگی اجتماعیشان رمیده مناسبی برای پی ریزی قدرتی برقرار آنهاست. در اغلب این حوامع، آنگاه به آزادی آزاد تودمها که اولین اصل خود حکومتی مردم است، عملاً به نابودی همین اصل میانجامد؛ چرا که رای عموم مردم مترادف بیولتاریا و سوسیالیسم نیست. برای درک روشنتر این مسئله کابست به حیان بیروها نگاه کنیم: هم اینکه خود حکومتی مردم در شوروی به معنای تروپاشی اتحادیه و برقراری حاکمیت مرنحمن در جمهوریهاست. در الجزایر، آرا مردم در حال پی ریزی رزمی از حسی ولایت فتنه است. خود حکومتی مردم در بسیاری از ابالات هندوستان به معنای قتل عام بیروها مذاهب دیگر خواهد بود والی آخر. بدین ترتیب در حیی حوامعی، بورکراسی با عمارت دقیقتر بیرونی برقرار نودمها. یک ضرورت واقعی است. سخن نه بر سر حذف آن بلکه بازسازی آن شیوه‌ای دمکراتیک و انقلابی است. تا مدت‌ها روال عادی امور

برای سوسیالیزم کردن هر چه رادیکالتر باشد، نتایج همانقدر وحشتناکتر است. فاجعه کامبوج در واقع نمونه‌ای نراریک از جیبی تلاشی بود.

بدین ترتیب، سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور ناممکن است:

در کشورهای پیشرفته دلیل انقراض تمام و کمال در بازار جهانی و در کشورهای عقب مانده دلیل فقدان ملرومات سوسیالیزم.

نه من ایراد خواهند گرفت، تصویری که ارائه می‌دهم غیر واقعی و بشدت بکجانبه است جهان تنها در دو قطب مخالف محصور نیست؛ بسیاری از کشورهای موجودند که در عین حال که از حد معینی از رشد نیروهای مولده برخوردارند، در همان حال می‌توانند ضمن بپرمرداری از امکانات بیرونی، اقتصاد سوسیالیستی را در درون مرزهای خویش سازمان دهند.

نه اعتقاد من چنین ایرادی وارد نیست. این درست است که من بر دو قطب مخالف تأکید کرده‌ام، اما لایه میانی به هیچ وجه هویت مستقلی ندارد.

هر کدام از کشورهایی که کم و بیش از رشد سرمایه دارانه برخوردارند، در مجموعه خویش به یکی از دو قطب مخالف تمایل دارند. و واقعیت ابست که اگر عناصری از وضعیت رشد یافته نیز در آنها یافت شود، بدون ارتباط گسترده با بازار جهانی، همان عناصر نیز دچار بحران خواهند شد. سوبه ایران در این زمینه به اندازه کافی گویاست. در کشورمان که میتوان آنرا در مرز لایه میانی گنجانید، ما شاهد بودیم و هستیم که صنعت، دلیل اختلالات سیاسی با عدم وجود ارز کافی که بهر حال مانع ارتباط فعال با بازار جهانی شد، روند اضمحلال را طی کرده است و به لحاظ اقتصادی ما دهها سال به عقب رفتیم در عین حال، کشور ما در اوج شکوفایی اقتصادی، هنوز از احراق استراتژی رشد بی نیاز نبود و بایستی بسیاری از عناصر عقب مانده و پراکنده ساختاری نیروهای مولده را از میان برمیداشت تا بتواند به لحاظ اقتصادی ملزومات سوسیالیستی را فراهم نماید. و اگر چنین می‌شد، هر چه بیشتر در بازار جهانی انقراض می‌شد و همان روندی در مورد آن صادق بود که اینک در مورد کشورهای پیشرفته صدق میکند.

بدین ترتیب مهمترین درسی که از روند نیروپاشی اردوگاه سوسیالیزم میتوان

آموخت و راهنمای عمل قرار داد، این است که تر امکانپذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام نمائیم. این تر به شکل امروزی آن،

در واقع چیزی نیست جز صنای تولیدی نژیک تجربه ساختن "سوسیالیزم" در اتحاد شوروی که اساسا در دوران رهبری استالین انجام گرفت. اما قبل از آن، از این تر نزد بنیان گذاران سوسیالیزم علمی خیری نیست. مارکس و انگلس براین مسئله که انقلاب اجتماعی یرولتاریا در سطح جهانی امکانپذیر است صراحت داشته‌اند. اما در عین حال از یک تناقضی (از دیدگاه تجربه کمونی) نزد آنان میتوان سخن گفت که به نوعی به نتیجه منطقی خود در مراحل معدی تحول جنبش که همانا پذیرش امکانپذیر بودن انقلاب اجتماعی یرولتاریا در چهارچوب یک کشور میباشد، رسیده است. مارکس و انگلس اگر چه انقلاب اجتماعی را در یک

کشور ناممکن میدانند، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری حاکمیت سیاسی یرولتاریا را در یک کشور، عملی میدانند. اما حاکمیت سیاسی یک طبقه چه هدفی را دنبال میکند؟ مگر نه اینکه یک طبقه قدرت سیاسی را برای بازسازی اقتصاد بر صنای منافع خویش بکار خواهد گرفت؟ و تناقضی نیز دقیقا در همین جا است: یرولتاریا قدرت را در یک کشور دست می‌گیرد. حال آنکه تغییرات اقتصادی از عمده او خارج است تا وقتی که انقلاب سیاسی در سایر کشورها پیروز گردد. البته درک مارکس و انگلس از روند اجتماعی انقلاب در سطح جهان و تریبالووقع دانستن انقلابات سیاسی در کشورهای سرمایه داری در آن مقطع

تقریبا بطور همزمان و بی در پی، برجسته نشدن این تناقضی را توضیح میدهد.

عبارت دقیقتر هر گاه انقلاب جهانی را تریبالووقع بدانیم در جدا کردن انقلاب سیاسی و اجتماعی از یکدیگر و قائل شدن فاصله زمانی سستا کوتاهی میان

آنان، تناقض وجود ندارد و بر مبنای تجربه امروز ما میتوانیم از چنین تناقضی سخن گوئیم. چنانچه وقتی مارکس و انگلس به این نتیجه رسیدند که هنوز

زمان وقوع انقلاب جهانی فرا نرسیده است، از برنامه انقلاب سوسیالیستی به برنامه‌ای که بعدها به عنوان برنامه حداقل معروف شد، عقب نشینی کردند.

تر انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را حتی نزد لنین نیز که خود انقلاب اکبر را رهبری نمود، نمیتوان یافت. بعنوان مثال آخرین نوشته‌های او

بیرامون سرنوشت انقلاب جهانی و رابطه آن با انقلاب روسیه، گواه این

بلکه شعائر والای بشری در چهارچوبه امکان تأمین گردد. و اگر چنین است که جامعه عقب مانده حتی بطور بالقوه نیز ظرفیت فراتر رفتن از دولت بورژوازی را ندارد، دیگر سخنی از در هم شکستن آن نمیتواند در میان باشد. بدین ترتیب، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، یعنی اولین شرط گذار به سوسیالیزم، در دوره کمونی، در یک کشور منفرد ناممکن است. ما هنوز در دوران تدارک مقدمات عملی ساختن این امر قرار داریم و تا آنجا که به ما (جوامع عقب مانده) مربوط است در دوران پی ریزی جمهوری دمکراتیک بورژوازی سر میبریم. من در ادامه بحث باز هم به این مسئله و جوانب عطفی آن باز خواهم گشت.

پی ریزی اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور ناممکن است

اقتصاد سوسیالیستی، یعنی حذف مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن آن؛ این امر، اما در هر مقطعی از تکامل تاریخ شدنی نیست. اجتماعی شدن مالکیت به اجتماعی شدن هر چه بیشتر تولید وابسته است که تنها در نظام سرمایه داری چنین خصوصییتی پدید می‌آید. اقتصاد سوسیالیستی، اما نمیتواند در هر مقطعی از نظام سرمایه داری نیز ایجاد گردد؛ بلکه محمول گسترش هر چه بیشتر نیروهای مولده از یکسو و گدیدگی مناسبات سرمایه‌دارانه است. سوسیالیزم در عین حال به صنای پیشرفت بیشتر، عقلانی شدن هر بیشتر تولید و افزایش بازده کار به گونه‌ای است که از طریق فراوانی محصولات مادی، رشد و اعتلای فرهنگ نوین امکانپذیر گردد.

قل از هر چیز باید پذیرفت که چنین حدی از رشد با خود کفایتی ناسازگار است. و مستلزم ارتباطات گسترده با جهان بیرون میباشد. و این

چیزی است که خود سرمایه آنرا عملی می‌سازد. چنانکه هم اینک ما شاهد در هم تنبکی هر چه بیشتر نیروهای مولده در سطح جهان هستیم و عملا یک

تقسیم کار جهانی بر مبنای سود آوری هر چه بیشتر سرمایه شکل گرفته است و در همان حال جهان عملا به دو قطب غنی و فقیر تقسیم شده است. رابطه

این دو قطب با یکدیگر بشدت ناعادلانه است. قطب غنی، بخش اعظم سرمایه موجود در جهان را در خود متمرکز کرده و از تمامی دستاوردهای علمی در

پروژه تولید بهره می‌گیرد. حال آنکه قطب فقیر از ساختار اقتصادی بشدت شکننده برخوردار بوده و بیشتر نقش تدارکاتی را برای شکوفایی قطب مقابل بازی

میکند. قطب غنی بشدت متمرکز و همگراست و هر چه از مرکز به بیرون حرکت کنیم، همگرایی با مرکز تضعیف میگردد، اما با این وجود قطب فقیر

برای خروج از بن بست به همیاری قطب غنی نیازمند است.

مرکز این نظام اقتصادی - کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته - هر چه بیشتر همگرا تر میشوند و تحرک سرمایه در درون این مرکز، حرکت مستقل هر

یک را بی معنا میکند. امروزه با قطعیت هر چه تعاملت میتوان گفت که حدائی

هر کدام از کشورهای پیشرفته از بازار جهانی سرمایه، به توقف رشد در واحد مزبور منجر شده و تولید ملی سرعت فرو خواهد پاشید. هر تلاش مفروضی برای

ایجاد اقتصاد سوسیالیستی در یکی از کشورهای متروپل، بدون شک به بحران اقتصادی در آن منجر خواهد شد. چرا که تمامی سرمایه‌ها فرار بر برقرار ترجیح

داده و کشور مفروض با خوشبینانه‌ترین تضمین‌ها در عرض چند ماه از پای در خواهد آمد. در واقع تولید در کشورهای پیشرفته محدودی اجتماعی شده که از

مرزها فراتر رفته است و بنابراین مالکیت اجتماعی متناسب با آن نیز نمیتواند در چهارچوب مرزها متوقف گردد والا حفری قطعی است.

همین سرنوشت در مورد کشورهای عقب مانده قابل تصور است؛ اگر چه

بدلائل دیگر. واقعیت این است که کشورهای عقب مانده آسانتر میتوانند خود را از بازار جهانی سرمایه کنار بکشند. اما این نه از قدرت آنها بلکه از

ضعفشان ناشی میگردد. امکانپذیر بودن زندگی اقتصادی مستقل، در عین حال به این معناست که نیروهای مولده از رشد پائینی برخوردارند. خودکفائی تنها بر

متن زندگی دهقانی میتواند معنا داشته باشد و این سطح از رشد طمعا هیچ

ربطی به سوسیالیزم ندارد. میتوان از بازار جهانی جدا شد، اما چون حلرونی در لاک خویش خزید. درخشانترین نمونه این چنین استقلال شاد آلبانی باشد.

اما حاصل چیست؟ آنجا هنوز هم ما دست خرمن می‌گوئیم؛ درست بشیوه چند قرن پیش! در چنین سطحی از رشد، مالکیت اجتماعی معنی ندارد، چرا که تولید اجتماعی نشده است. سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی در چنین سطحی

دقیقا مشابه مالکیت دولتی در فنوالبسم شرقی است. در چنین حالتی تلاش



شدن این زمان نیز، به هیچ وجه تصادفی نبود. انقلاب اکثریت بک انقلاب حقیقتاً خلقی بود: پس نیروی عظیم توده‌ها را به میدان آورده و انگیزه‌ها و سنجش‌های را شکل داد که تنها پس از عبور از سنگلاخ‌های طولانی، انرژی حاصل از آنها می‌توانست رو به خاموشی گذارد. بدین ترتیب حمایت توده‌ای از حاکمیت حزب بلشویک خود عامل مهمی در عیان نگشتن ناگامی در یک پروسه کوتاه مدت، محسوب می‌گردد؛ ثانیا انقلاب اکثریت در مقطعی رخ داد که سرمایه داری جهانی هنوز به حد امروز در هم تنیده نشده بود، پس میشد حرکت اقتصادی مستقلی را آغاز کرد و حتی موقعیتهای چشمگیری نیز بدست آورد. چنانکه دوران استالین، ضمن آنکه دوران مسخ کامل دست آوردهای انقلاب اکثریت و شعاع آنست. دوران رشد صنعتی و تغییرات جدی در نظام اقتصادی و اجتماعی سابق نیز میباشد. تغییراتی که طی دوران کوتاهی از روسیه عقب مانده جامعه‌ای مرن و صنعتی ساخت؛ ثالثاً انقلاب در کشوری رخ داد که بقول معروف بک ششم کرد ارض است و تمامی نیازهای اولیه تولید صنعتی را میتواند در نرون مرزهای خویش تامین نماید. و طمعا این مجموعه سب شده است که عوارض منفی بحران ناشی از شکست انقلاب اکثریت بلافاصله خود را در ابعاد امروری آن آشکار نسازد.

و بالاخره باید، بر منای آنچه که گفته شد، ارزیابی روشنی از ماهیت و مضمون واقعی اقتصادی - اجتماعی موجود در اتحاد شوروی بدست داد. من فکر میکنم، طریقه تفاوت‌های چشمگیر بین آنچه که در شوروی وجود دارد با آنچه که در کشورهای سرمایه داری در حال حاضر می‌بینیم، این نظام را باید شگ و بی‌ثباتی از سرمایه‌داری محسوب نمود. چرا که مشخصه مالکیت دولتی به خودی خود نمیتواند، به این نظام ماهیت دیگری بخشد. در حالی که، نظام

کاملی از امتیازات بورکراتها و بازار سیاه گسترده عملاً ابزارهای مهمی در جهت استثمار کارگران و تقسیم ارزش اضافی حاصل از آن، میباشند. به همین ترتیب این استدلال که کارکرد نگاه‌های اقتصادی در شوروی بر منای سود نیست نیز برای اثبات غیر سرمایه داری بودن آن کافی نیست، چرا که اساساً بخش دولتی در هیچ کجای دنیا، بر منای سود آوری عمل نمیکند. مابقی ویژگیهای اتحاد شوروی از جمله دفاع از جنبش انقلابی در سطح جهان نیز قادر نیستند تصویری ماهیتاً متفاوت ارائه نمایند. حتی اگر تمام عملکرد سیاست خارجی شوروی را مثبت ارزیابی نمائیم نیز، میتوان بر منای تقابل بلوک بندیهای سیاسی در سطح جهان، آنرا توضیح داد و نه بر منای ماهیت سوسیالیستی نظام در داخل کشور. بعنوان مثال، بدون آنکه قصد همان سازی داشته باشیم، این نکته را متذکر می‌گردم که هم اکنون ما در کشور خود با نمونه کوچکی از چهره ضد امپریالیستی در خارج و ارتجاع در داخل روبروئیم. ادامه دارد.

مذاقت. اگر چه تناقضی که به آن اشاره نمودم، در این مرحله کاملاً خود را آشکار نمیکند. چرا که نه تنها درک لنین از روند انقلاب جهانی نسبت به مارکس و انگلس متفاوت بود بلکه در آن مقطع تجربه نیز قریب‌الوقوع بودن انقلاب جهانی را نفی کرده بود. ساراین هر گاه بر امگاسدیر بودن حاکمیت سیاسی پرولتاریا در یک کشور قائل باشیم، بناگرم باید مضمون اقتصادی این حاکمیت را که همانا انقلاب اجتماعی در یک کشور میباشد، بپذیریم و این کاری بود که استالین انجام داد و عملاً تناقض تئوری رفع گردید، اما تناقض تئوری با واقعیت در این روند زاده شد.

براین مناسبت، باید به این سؤال پاسخ داد که آیا انقلاب اکثریت اشتباه بود؟ واقعیت اینست که وقوع انقلاب در اختیار کسی نیست که انجام آنرا بر اشتباه با درست ندانیم. سازماندهی انقلاب اکثریت، نتیجه منطقی تناقضات جامعه روسیه در مقطع جنگ جهانی اول و خیانت بورژوازی به آرمانهای انقلاب و منافع اکثریت جمعیت بود.

پرولتاریا و حزب بلشویک هم‌اکنون تنها نیروی پیشرو و انقلابی جامعه باید به این ضرورت پاسخ داده و انقلاب اکثریت را رهبری میکردند. حتی طرح شعارهای سوسیالیستی نیز اشتباه نبود، چرا که درگیری انقلاب کارگری در سطح اروپا و کشورهای سرمایه داری پیشرفته بک امکان واقعی بود. با این همه، اما، تا کید بر سازماندهی سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم و معیارت دقیقتر تدویم انقلاب سوسیالیستی، پس از آشکار شدن توقف انقلاب جهانی، بک اشتباه فاحشه

بار بود. اگر چه لنین پس از ترک واقعیت توقف انقلاب جهانی تلاش نمود تا مضمون اقتصادی انقلاب را در حد ظرفیتهای واقعی تعریف نماید، اما این کافی نبود. چرا که برای تصحیح کامل حرکت میباید تر دیکتاتوری پرولتاریا در بک کشور را نیز نقد کرده و عقب نشینی به بک جمهوری متمرکز را سازمان میناد. کاری که صورت نگرفت و شاید برپایه تجربیات آن مقطع تاریخی نیز نمیتوانست صورت بگیرد. بی‌رحال با تاکید بر حفظ حاکمیت طبقه کارگر و سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی، نه تنها انقلاب اکثریت دهمرجه شد، بلکه دولت جدید در تقابل با کارگران و رحمتکشان قرار گرفته و در بک روند نسبتاً طولانی قدم در راه انزوا و فروپاشی نهاد؛ آرمان سوسیالیسم صح شد و انقلاب در موطن خویش از درون متلاشی گردید.

طریقه این شکست، اما، انقلاب اکثریت در سطح جهان دمکراسی و رادیکالسم را تقویت نمود. اصلاحاتی که در نظام سرمایه داری پس از آن رخ داد، در واقع رفیهای ناشی از انقلاب اکثریتند. بویژه که انقلاب اکثریت نه در روبروئی با دشمن، بلکه از ناتوانی درونی خویش بود که با ناگامی روبرو شده بود و طمعا زمان لازم بود تا این ناگامی خود را آشکار سازد. و البته طولانی

تحولات جهانی و ...

د نیاله از صفحه ۵  
 ما جنبش دمکراسی و صلح حمنجو کرد. تضعیف شوروی سوسیالیستی در توارن قوای جدید حتی امکان اسنحاله آن به دولت سورژوایی غربی سبکی است برای انقلابهای جهان سوم. اما هیچ تردیدی نباید داشت که با مان جنبسگ سرد روند اتحاد جنبش کارگری و اشتلات آن ما جنبش صلح و دمکراسی را شدت میبخشد. ادامه جنگ سرد بویژه در دو دهه اخیر که نقشی کاملاً مخرب سازی مکرر، تقابل دو نظام راصورت تقابل ملت‌های دو نظام در آورده بود! مخصوصاً اگر در نظر داشته باشیم که عقب ماندگی شوروی و کشورهای اروپای شرقی در درصد پیشرفت اقتصادی موجب شده بود که سوسانسم موجود (مشابه بک نمونه) کلی فاند هر بیوع جاده‌های برای کارگر غرضی مانند. فقدان دمکراسی و گسترش سوروکراسی و نساد ناشی از آن. نسبا ممنواسنت مورد تندر کارگر از غرضی قرار گیر د. ما هم اکنون هم متواسم روند همگامی کارگران دو سو و نیز نزدیکی شاخه‌های مختلف جنبش جهانی را! که کم کم به برقه‌های ضعیف جدا از هم و جدا از کارگران نمدل شده بود. مشاهده کنیم. به اسپهم ناسد ارتقاء جنبش دمکراسی و صلح در جهان در دو دهه اخیر را اضافه کرد. اسپا اسپهم را بمنسوار به سطحی ارتقاء داد که جایگزین مقابله شوروی با تجاوزات آمریکا به انقلابهای جهان سوم گردید؟ سهر حال این نسبا راه است. وعالست. برای اسکه بر سوار خود در نوارن نوا ما امپریالیسم‌بناز استم مؤنترتیس راه درهم شکستن فدرت سورژواری در کشورمان و گسترش عرصه

حکومت مردم بر مردم بر پایه‌ای نوین است.

۲۰ فوریه ۱۹۹۱

منابع:

۱۱. نیور ویک ۳۰ آوریل ۹۰

۱۲. "جنگو انقلاب در نیکاراگوا"، کارلوس ویلاس، چاپ شده در سوسیال -

رجستر. ۱۹۸۸

۱۳. "سکاراگوا - پنج سال اول" بخش اکونومیک لیکاند اند پولیسیز، ص ۲۳

و جداول ۱۰/۲ و ۱۰/۱.

تجدید نظر ...

د نیاله از صفحه ۱۵

ننپا مشانه شکلی از سازمان دولتی امکانپذیر میباشد که بعنوان جانشین دمکراسی سیرژوایی وارد صحنه گردد که دمکراسی سورژوایی را متلاشی کرده و آنرا توسط دیکتاتوری کارگری جایگزین نماید - تبلیغات رهبران راست مستقلمها (ملتردینگ، کائوتسکی و غیره) که بدین منظور است که همسا ز ی "نظام شورایی" ما مجلس شورای ملی سورژوایی را اثبات نماید. با معنای کمسود کاملی درک توانسن تکامل انقلاب پرولنری و با معنای سردرگم کردن آگاهانه طمعه کارگر مساشد. شوراها بمعنای دیکتاتوری پرولتاریا و مجلس مسان بمعنای دیکتاتوری بورژوایی این امر غیرممکن است که نسوا مبان بقیه در صفحه ۴



## گرایش تخیلی و علمی...

دنباله از صفحه ۱

سوسیالیسم علمی و مارکسیسم متابیه بنیان اولیه آن درست در جهت عکس این سیستم نظری قرار دارد. سوسیالیسم علمی، مخالف جامعه آرمانی نیست. از آن مهمتر پایه خود گردانی و خود مدیریت در تولید را اساسی سازماندهی اجتماعی تولید و توزیع سوسیالیستی میداند و خواهان نابودی حکومت بهره کشی و ایجاد حکومت کارگری - زحمتکش است. حتی کشف و پذیرش ماروزه طبقاتی نیز از آن علمیا نیست. هر چند یکی از فونکسیونهای پایانی دستگاه علمی آترا تشکیل میدهد. مهمترین و اساسیترین موضوعی که سوسیالیسم علمی ابراز کرده است، این است که انسان، اراده آن و برنامههای آن تنها در محدوده معینی از رشد نیروهای مولده امکان تغییر و تحول و دگرگونی را دارد. بلك اعتبار علمیا تلاش کردهاند، که قوانین دگرگونیهای تاریخی تا کنونی را توضیح دهند و نحوه انطباق ذهن را با شرایط عینی بیان کنند.

همانگونه که اشاره کردم تخیلیها متناسب دورههای گوناگون نه تنها از سین نرفتند، بلکه پوست اندازی کرده و خود را با شرایط جدید وفق دادند و تحت اشکال و اسامی جدیدتری طبقه بندی شدند ولی ریشه فکری خود را از دست ندادند. البته اگر در دوره پیش سرمایه داری و سرمایه داری استثنائی، تخیلیها بلك گرایش ترقیبخواهانه بودند، اینک هر چه بیشتر به بلك گرایش فکری قهرقوانی تبدیل شدهاند، زیرا تخیلیها در دورههای به موجودیت خود ادامه میدهند که گرایش علمی سوسیالیسم، باسخهای انقلابی و علمی برای نابودی مناسبات بهره کشی سرمایه و ایجاد نظام سوسیالیستی را نشان میدهد. تخیلیها در دوران معاصر در چهار شکل تبلور یافتهاند. ۱- سوسیالیسم تدریجی، این گرایش که پایه مادی اشرافیت کارگری و کارمندی است، توجه به دولت سرمایه داری و دستگاههای سرکوب آترا تئوریزه نمینماید. بر طبق این نظریه میتوان از طریق تصاحب دولت سرمایه داری و اکثریت رای در پارلمان و با رفرمهای سیاسی و اقتصادی بتدریج به طرف سوسیالیسم گذر نمود. ۲- راه رشد غیر سرمایه داری، بر منای این نگرش در کشورهایی با نظامهای فئودالی، عشیرهای و پیش سرمایه داری، حکومت افسران، روشنفکران، خرده بورژوازی، بورژوازی و یا تلفیقی از آنها میتوانند مناسبات سرمایه داری را دور بزنند - و یا نابود کنند - و بخشهایی از وظائف سوسیالیستی را نیز انجام دهند. تفاوت این نوع دولتها از دولتهای "سوسیالیستی" مورد نظر تخیلیها، این بود که بعضی اینک عسای سحرآمیز ایدئولوژی مارکسیسم در دست آن افسر پیشوا یا آن روشنفکر مستبد کشور، راه رشد غیر سرمایه داری، "قرار میگرفت دولت غیر سرمایه داری تبدیل به دولت سوسیالیستی میشد. مطابق با این اتویی روشنفکران عقب مانده سوسیالیست، سطح رشد نیروهای مولده، وجود با عدم وجود طبقه کارگر و ۰۰۰ علمی السویه بود. مالکیت دولتی ستون مادی دولت غیر سرمایه داری بود و تلفیق مالکیت دولتی با ایدئولوژی مارکسیستی در نزد حکومتگران، تحقق سوسیالیسم تلقی میشد. بهمین دلیل مغولستان عقب مانده، بلك جامعه سوسیالیستی معرفی میشد، و کشور لیبی جامعههای با راه غیر سرمایه داری، حال آنکه در صد مالکیت دولتی در کشور لیبی تفاوت اساسی با مغولستان نمیکرد و حتی رفاه بیشتر این کشور - بعدد درآمدهای نفتی - قابل مقایسه با کشور شدت فقیر مغولستان نبود. تمایل قذافی به "سوسیالیست" شدن کشورش خیلی بالا بود، ولی این مدال افتخار برانزده حاکم و دیکتاتور "مغولی" بود چون او بعضی پرستش خدا و بیروی از دین اسلام، استالین را میپرستید و به اصطلاح پیرو "مارکسیسم" دولتی بود. البته قذافی "مارکسیسم" نیابرد ولی خودش راسا کشورش را جامعههای سوسیالیستی لقب داد. در عین حال در زمینه دولتهای راه رشد دو گرایش تخیلی جداگانه وجود داشت یکی دیدگاه حاکم بر حزب کمونیست شوروی و احزاب وابسته به آن - نظیر حزب توده - بود که کل منطق بر سرده در بالا را شامل بود و دیگری سازمانهای نظیر ما، که تنها بخش دوم تئوری فوق را میپذیرفتند یعنی مالکیت دولتی و حکومت ایدئولوژیک. این اما کمی با ایدههای مطرحه ما در خصوص دولت ایدئولوژیک تناقضی داشت. مثلا ما سرهنگ "منجستو هابله مارام" حاکم مستند اتویی را که دستش تا مرفق در خون جنبش آزادیبخش ارسره بود، دولتی انقلابی مندبیم چون مارکسیسم آورده بود و ساخت دولتی در اقتصاد پیشد کرد بود. ولی در همان حال "معر قذافی" را با وجودیکه

لحاظ پایه دولتی تفاوتی نداشت، در سرکوب هم کمتر از سرهنگ "مارام" نبود تنها بدلیل اعتقادش به اسلام و "مارکسیسم" نیابردنش رد میکردیم. اگر ما واقع ببینی خواهیم نظر بدهیم، ما و حزب توده به این لحاظ در بلك سیستم بودیم. منتهی حزب توده دارای بلك سیستم کامل در این زمینه بود و ما در پذیرش کامل سیستم تزلزلاتی نداشتیم و اتفاقا حرب بوده در پذیرش دولت ایدئولوژیک. نسبت به ایدئولوژیهای دیگر اخصا نشان میداد، ولی با شعار دولت غیر ایدئولوژیک میدادیم تا فقط دولت بلك ایدئولوژی را به رسمیت بشناسیم. ۳- انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب مانده، براسا این دستگاه فکری تخیلیها کفایت نظام اقتصادی - اجتماعی، سرمایه داری باشد، دیگر مهم نیست سطح رشد نیروهای مولده و متناسب با آن اجتماعی شدن کار. قلت یا کثرت طبقه کارگر و دیگر اقسام مدرن تشکیل دهنده بلك سوسیالیسم، بود و نبود فرهنگ مدرن و جگونگی انباشت، در حد سطحی از رشد، باشد. بنابراین تخیلیها با سازماندهی دیکتاتوری پرولتاریا - متشکل از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا - و با دولتی کردن تام و تمام تولید و توزیع و ناچارا سرکوب سیستماتیک در تمامی اسعاد حامد برایین بیدارند که در راه سیستم اجتماعی سوسیالیستی قدم برداشتهاند. البته واقعتهای علمی تئوری محکی به آنها میزند و اتویی آنها ناچارا مسیر دیگری را طی خواهد کرد و خود آنان با در طبقه امتیاز بکیر بورکرات حکومتی حل خواهد شد و با سرکوب خواهند گشت. این بخش از تخیلیها معمولا با سیستم نظری حاکم بر تخیلیهای معتقد به راه رشد غیر سرمایه داری انطباق دارند. اختلاف فرعی در دو گروهندی تخیلی مربوط به معتقدین راه رشد غیر سرمایه داری، در خصوص انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب مانده وجود ندارد و گروهندیهای بر شمرده در این زمینه، دارای سیستم نظری واحد هستند. ۴- سوسیالیسم در بلك کشور در اینجا من فرض را برایین گذاشتم، که مراد سازماندهی سوسیالیسم در بلك کشور پیشرفته سرمایه داری باشد. این بحث از اتوییستهای ما، مدرنترین بخش سوسیالیسم تخیلی را تشکیل میدهند. زیرا آنان خواهان انقلاب و یا سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد و جامعه در کشورهای عقب مانده هستند آنها به این حد از شعور اقتصاد سیاسی دست یافتهاند که بدانند در بلك جامعه عقب مانده سرمایه داری، که هنوز امکانات عظیم رشد بورژوازی خود را طی نکرده است، نمیتوان سوسیالیسم را سازمان داد. اما مدرسیم این بخش، درکی محدود و ایزوله شده از جهان بهم تنیده معاصر است و بنابراین دینامیزم خودیو و درونی انجام هر چه گاهلتر و هم حانتر جهان معاصر، با آترا خواهد کرد و یا مجددا آترا به ارشهای بورژوازی رجعت خواهد داد. بحران جهانی سوسیالیسم، تحولات بزرگ و سروشت سار دهه اخیر در کشورهای بلك شرق، بحران همه حانه کشور شوروی و صف بندیهای ترون آن، در سطح نظری سوسیالیسم تخیلی و علمی را در سطح جهان و حاشی انقلابی ایران در مقابل هم قرار داده است. سوسیالیستهای تخیلی اینک به دو دسته ظاهرا متضاد ما یکدیگر تقسیم بندی میشوند. دسته اول ما برجم سازماندهی سوسیالیسم هم اینک و در هر حاشی، حتی در کشور فقیر "بوکسو فاسو" (سانقا ولتای علیا) "و ما شعار "گل یوما عاشورا و گل ارضا کرلا" به سوسیالیسم اسلامی - که بیشتر برانزده سازمان مهادینی است - و با سوسیالیسم عرفانی - که برای سازمانهای جب و از حمله گرایش تخیلی سازمان ما اعتبار دارد، جهت میگیرند. این گرایش در عین حال با ستالینیزم و استالینیزم جدید تقسیم میشوند. دسته دوم ما طرح این مسئله که اصولا امکان ماروزه برای سوسیالیسم وجود ندارد، اعتقاد به تحولات اجتماعی ضد سرمایه داری را بر از دست میدهد و با شعار آزادی، پارلمان و اصلاحات به لیبرالیسم بیزژوازی می پیوندد و راهی که این گرایش رو به رشد ارائه میکند، دفاع از نظام سلط و موجود سرمایه داریست و حداکثر، اصلاحاتی را در چار جواب این نظام خواستارست. اما همانگونه که نتایج تحولات اخیر بیز نحوی نمایان کرده است، این دو گرایش ملت و معلول همبگیر هستند. استالینیزم سار لیبرالیسم بورژوازی است و به آن بیرو میدهد و خود از آن مجددا بیرو میگردد تا بصورت استالینیزم جدید در وادی سراب سرگردان شود.

بناگفته روشن است که من در

بحثهای ارائه شده تا کنونی و نوشته حاضر، بیشتر از زاویه مباحث نظری و نمابندگی آن وارد شد، تا در بحثها تسهیل ایجاد شود. و گرنه هر کدام از گراشانی که تا کنون بر سردهام، بر بنیان نیروهای اجتماعی معمی استوارند.

این است که مجبور گردد حکومت را در زمانی به دست گیرد که جنبش برای سلطه طغیانی که او آن را نمایندگی میکند، و نیز برای تحقق تصمیماتی که چنین سلططای را ایجاد میکنند به بلوغ نرسیده باشد. آنچه او میتواند انجام دهد نه به اراده او و میل او. بلکه به درجه تضادهای میان طبقات مختلف و به سطح تکامل وسائل تولید و به شرایط تولید و مبادله که همیشه نوسط تضادهای طبقاتی مشروط میشود بستگی دارد. آنچه که او بایستی انجام دهد یعنی آنچه که حزب او از وی میطلبد نیز نه به او و نه به مرحله تکامل مارزله طبقاتی ارتباط ندارد. او در ریسمان آئینها و مطالبات تا به حال تعیین شده گرفتار است. بنابراین قهرا خود را بر سر یک دو راهی غیر قابل حل میابد. آنچه که او میتواند انجام دهد، با تمام اعمال، اصول و منافع بلاواسطه حزب او تضاد دارد، و آنچه که بایستی انجام دهد غیر قابل اجرائت است. به نمارت دیگر، او مجبور میشود نه حزب یا طبقه خود، بلکه حزب یا طبقهای را نمایندگی کند که حسن تنها برای غلبه او به آبادگی و بلوغ رسیده، به خاطر منافع جنبش او مجبور است منافع طبقهای بیگانه را نمایندگی کند و طبقه خود را تنها با عزارت بردارزبیا و وعدهها و این ادعا که گویا منافع آن طبقه بیگانه عین منافع او (طبقه خویش) است ارضا نماید. هر کس که در یک چنین موقعیت و خیمه قرار گیرد، بی شک بازنده خواهد بود" (۵)

انگس در نامه به "بند مهربان" زمانی که حزب پیشرو تلاش میکند تا برنامه سیاسی خود را متحقق کند را نیز بررسی میکند و در این زمینه چنین میگوید:

"تحمس کنید که زمانی به خاطر گیجی و سستی سایر احزاب، حزب ما در یک روز آتایی و دل انگیز مجبور شود قدرت را برای اجرای تصمیماتی در دست گیرد که حاوی منافع مستقیم برای ما باشد، بلکه بطور کلی در جهت مصالح عمومی انقلاب و منافع ویژه خرده بورژوازی باشند. در یک چنین وضعیتی ما تحت تاثیر توده پرولتاریا و به لحاظ مشاق خود ما مواعید و برنامههای چاپ دشمنان (که گمابیش سوتغیر شده و با کما بینت با شور و احساسات در مارزات و شعارها مطرح شدهاند)، مجبور خواهیم بود که تجربه کمونیسم را بر عهده گیریم و قدمهایی برداریم که بی موقع بودن آنها را خودمان بهتر از هر کسی دیگر درک میکنیم. در این صورت سرهباومان را از دست خواهیم داد! (و نگذار امیدوار باشیم تنها بطور فیزیکی!) آنگاه ارجحی شدید کسترده خواهد شد و قبل از اینکه جهان بتواند قصاوت تاریخی خود را در مورد چنین حوادثی به عمل آورد، ما نه تنها به عنوان جانوران که به هر حال اهمیتی نخواهد داشت بلکه به عنوان احمقها مورد ارزیابی قرار خواهیم گرفت که به مراتب بدتر است. من نمیتوانم تصور کنم چگونه ممکن است سرنوشت دیگری را انتظار داشت." (۶) (تاکید از من است.)

من فکر میکنم مواردی را که انگس بطور فشرده اما رسا برای قدرت گیری پیش رس طرح میکند عینا برای اجرای برنامههای پیش رس نیز صحت میکند. در واقع مرزبندی انگس با ولونتراریسم حزب پیشرو است. و آنچه او بر آن تاکید میکند "درجه تضادهای میان طبقات مختلف و به سطح تکامل وسائل تولید و به شرایط تولید و مبادله" "برمیگردد. سازماندهی "سوسیالیستی" اقتصاد عقب مانده و با در واقع سازماندهی مسعت از انسانیت بدوی که کلا با سوسیالیسم بیگانه است، نیز از همین مقوله است. زیرا حد رشد نیروهای مولد امکان سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد را اجازه نخواهد داد و آتایی که تلاش کند در این جهت نانه بیاشند مناسبات بورژوازی را درو خواهند کرد. این امر برخلاف تصور پارهای از رفقا، حتی به "سوسیالیسم بدوی" یا "سوسیالیسم عقب مانده" سر صحر نخواهد شد. در دوران سرمایه داری مدرن، چنین چیزی در وجه غالبی ناممکن است. در دوران معاصر، ما فقط میتوانیم با سوسیالیسم مدرن روبرو شویم. اینک انسانیت بدوی "سوسیالیستی" - اصطلاحاتی عجیب و متناقض - و به اعتبار آن "سوسیالیسم عقب مانده" موضوعیتی را از دست میدهد، از ابجا ناشی میشود که سطح تکامل وسائل تولید و شرایط تولید مادلله در سرمایه داری عقب مانده مقوله کمیایی کسترده - عرضه محدود و تقاضای وسع - کالاهای مصرفی را نهادی کرده است. بنابراین امنبازات و بیروهری نابرابر از تولید و خدمات جامعه محرك سرومندی است در مقابل انویسی مساوات طلبانه. در نتیجه این امر رمنه مادی نیرومندی برای تغلک دسترچ غیر برای از ما بهتران فراهم میشود و روابط بورژوازی را در اشکال گوناگون حفظ و بار تولید مینماید. اقشار و طبقاتی سیر از ادامه این روند به

تلاش این نوشته متوجه آنست که در حسمهای معینی به مسائل و گرههای سوسیالیسم، اردوی بلوک شرق و مهمترین پرولماتیکهایت پاسخ گوید این موضوع ما توجه به دو گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم مورد بررسی مختصر قرار خواهد گرفت.

### انباشت بدوی "سوسیالیستی"

اساس و پایه استدلالت طرفداران انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده برانباشت بدوی "سوسیالیستی" تنظیم شده است. آنان معتقدند که پرولتاریا و نیمه پرولتاریا قدرت را بگیرند و با اسیستانتیسم و دیکتاتوری پرولتاریا - که مترادف انقلاب سوسیالیستی است - از طریق سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی - سریع با آرام - حاصله بی طبقه، بی دولت مالکیت سوسیالیستی و ۰۰۰ را فراهم می آورند. البته تصورات و تخیلات این بخش از سوسیالیستها بمدد تحریر تاریخی تا کنونی به تنها پاسخ منتهی دریافت نکرده، بلکه عمق فاجعهای که این ذهنگیری بار آورده است را نشان داد. با این وجود هستند کسانی که هنوز از تجربه موجود درس نیاموختنند و بدنبال سراب رواند. طبعی از انباشت به این نظر رسیدهاند که مشکلات ذهنی، رهبری غلط، مدل غلط و ۰۰۰ اشکال داشته است. بنابراین باید ما رهبری درست و مدل درست "سوسیالیسم"، کشور فقیر و عقب ماندگی مثل کامبوج را نیز "بهشت سوسیالیستی" ساخت. (۱) طبقی دیگر اما همان مدل را درست میدانند و حداکثر در سرعت کم و با زیاد آن اختلاف دارند. آنچه این دو نظر را بهم متصل میکند، همانا ممکن دانستن سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد جامعه است. اگر طبق اول تجدید نظر اساسی در سیستم سوسیالیستی بوجود نیاید - فیالمثل جهتگیری برای بخی طبقات، استثمار، دولت، مالکیت خصوصی و ۰۰۰ - و سرمایه داری انحصاری دولتی را بحای سوسیالیسم به خلق الله غالب نکند، مسیر طی شده گذشته، برای آنان یگانه مسیر ممکن است.

در واقع برای این بخش، نیروهای مولده و حد کبی رشد آن برای انطباق با تحولات تاریخی، درجه اجتماعی شدن کار، مقتضیات بین المللی، کمیت و کیفیت طبقات مدرن سازمانده نظام جدید، فرهنگ مدرن تولید جدید و ۰۰۰ علی السویناد. اینان اسپارتاگوسی زمانه بنسبتند، بلکه میخواهند اسپارتاگوسی متعلق به دوره بردباری را ساینگی کنند. آنها درک نمیکند که چرا انقلاب کبیر و بورژوازی فرانسه نمیتوانست با شعارهای برابری "باوفا" هماهنگ شود. برای آنها تاریخ مبین تغییرات مادی است، بلکه این افکار و حداکثر روح مطلق است که آتزا جهت میدهد. اما، درک مادی از تاریخ، مهمترین پایه حرکت خود را برای تغییرات انقلابی نظامهای اجتماعی - اقتصادی بر عامل تعیین کننده زیر بنا، اقتصاد و نیروهای مولده تولید میکند و به روشی صنعت از آن سیر نوحه کافئ منقول میدارد. مارکس بهمین دلیل بود که میگفت "هیچ نظام اجتماعی قبل از تکامل کله نیروهای تولیدی بوجود آوردنش ناپدید نمیشد، و مناسبات بویی و غالبتر تولیدی هر گر قبل از بلوغ شرایط مادی ضرور برای موجودبشتان در بطن جامعه کبته نمیزانند ظاهر گردند" (۲) بنابراین نه حد معینی از رشد نیروهای مولده، (۳) بلکه مرحله کبی از کسترش و توسعه عمقی نیروهای مولده، که درجه اجتماعی شدن کار را بطور کبی ارتقا میدهد طبقات مدرن سازمانده سوسیالیسم را به اکثریت قریب به اتفاق جامعه تبدیل میکند و فرهنگ متناظر با جامعه مدرن را بسط میدهد لازم است. این مرحله کبی یک مشخصه دیگر هم دارد و آن بالاترین حد رشد تکمیلی - تولیدی و برهنگی در مقایسه عمومی جهان است. این امر همانگونه که من در نوشته قلی (۴) اشاره کردم بدلیل حاصلت هر دم مزایسه مقایسهای دبایی امروز و نهادی شدن معیارهای برهنگی، مصرفی، تولیدی، تکمیلی و ۰۰۰ در کستره جهان است.

اما اگر حزب سیاسی با یک جریان احتمالی در مدد برآمد که اراده گراباند شرایط عسی و مادی را که برای برنامههای سیاسی اونچ ساخته است مطابق آن برنامهها! جهت دهد. فاحصد آثار خواهد شد. انگس این امر را در مورد وسعتی که شرایط عسی امکان قدرت گیری حزب پیشرو را میدهد، مورد بررسی قرار میدهد، ارزیابی او حسن است:

"سترین چیزی که میتوان گریباگیر رهبر یک حزب حداکثر گرا شود

تولید و توزیع دولتی دیگر اقتصادی تولید و توزیع را باید گذاری کرد تا به ما سیستم قدیمی تفاوت دارد." در همان سخنرانی او در قسمت اول سخنان خود گفت: "ما در برآورد چشم‌اندازهای تکامل در اغلب موارد (و متوام گویم به زحمت استثنائی را به باد دارم) ما این طرف حرکت کردیم که قادر هستیم مستقماً با ساختمان سوسیالیسم به جلو برویم، و شاید این را همیشه منظور علی و ما و صوح نکتانام ولی همنشد آرا در عمل اجرا کردیم" (۱۲) (تاکید از من است) نکته بارز در این نقل و قولها به اعتراف لنین به این امر برمیگردد که تصور آنها برای پایه گذاری نظام سوسیالیستی به شکست انجامیده است. چرا که "تولید و توزیع دولتی محصولات را در راستای خطوط کمونیستی آن هم در کشوری دهقانی و ما تکند بر فرمانهای دولتی" نمونان سازمان داد. البته اگر هنوز هستند کسانی که معتقدند ایندوره نه سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد، بلکه دوره اضطرار بوده است، لرومی به بررسی این نقل و قولها و با دیگر نقل و قولها سمت، خوب است این رفتارها به برنامه دوم حزب بلشویکی مصوب ۱۹۱۹ رجوع کند، تا خیالشان جمع شود که حزب بلشویک، برنامه مستقیم ساختمان سوسیالیسم را در دستور داشت. در عین حال یک نکته از ارزش در همین زمینه وجود دارد که مدوونف به آن اشاره میکند این موضوع "دوره" تفسیر صلح آمیز است که از اوائل مارس ۱۹۱۸ شروع میشود و سه ماه به طول می‌آید. در این دوره هیچ جنگی وجود ندارد تا آلمان صلح صورت گرفته و هیچ ارزیابی سیز برای شروع جنگ جدید با جنگ داخلی ابرار میشود ولی در همین دوره احزاب فرامین و وظایف سوسیالیستی در دستور قرار میگیرد. بنابراین سازماندهی مستقیم ساختمان سوسیالیسم، ربطی به جنگ و دوره اضطرار ندارد. اما بهترین نکته اثر تحقیق مدوونف برای دوره پس از اکتبر تا سال ۱۹۲۱ این است که اراده حزب بلشویک، قادر نشد

در مقابل سطح معین رشد نیروهای مولده و شرایط تولید و مادلده تغییر اساسی بوجود آورد. در واقع فرامین دولتی نتوانست تجارت آزاد و مناسبات بورژوازی تولید را از بین ببرد" و کسند بدوشان "در اسعادی به وسعت روسیه سازماندهی غیر قانونی تجارت را پیش بردند. ولی معن قانومی نحرارت و باصطلاح سازماندهی "سوسیالیستی" حاصمه روسیه نه تنها عملی نشد. بلکه ما خود عوارض منفی شدیدی را بهراره آورد. که از آنجمله بود تروپاشی تولید، ضامعات مالی، فردی، بوروکراسی و دستگیریهای بیرویه و ۰۰۰ و بویژه افزایش شدید قیمت غله تا صد برابر نسبت به سال ۱۹۱۵. مدوونف بدرسنی اثبات میکند که بلشویکیا زمانیکه تصمیم به اجرای قانومی تب گرفتند - سال ۱۹۲۱ - در وضعینی سوانب وخیمتر و بیجیدتر از دوره "تفسیر صلح آمیز" - سال ۱۹۱۸ - بودند. در واقع این شکست سازماندهی ساختمان سوسیالیسم در روسیه عقب مانده بود که سازماندهی سرمایه داری انحصاری دولتی را در دستور گذاشت بقول مدوونف سرمایه داری انحصاری دولتی در دوره ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷ خارج از تخیلات حزب بلشویک بطور غیر قانومی وجود داشت و همین امر یکی از دلایل با برچاشی حکومت بلشویک بود و این مهمترین و اساسی‌ترین موضوع در این رابطه است که حتی ما اسناد غیر قابل انکار تاریخی هم آرا اثبات میکند. او میگوید "۰۰۰ در نتیجه حناکه ذکر کردیم، تجارت آزاد عملاً انجامه پیدا میکرد و تصادفاً بدون آن حکومت شوروی دوام نمی‌آورد. در سال ۱۹۱۸ نپ بطور غیر قانومی وجود داشت و همین "نپ غیر قانومی" مابه نجات جمعیت شهری و روستائی کشور شد" (۱۳) نتیجتاً که از ابدوره میتوان گرفت، این است که در پیش گرفتن برنامه سرمایه داری انحصاری دولتی در سال ۱۹۲۱ توسط بلشویکیا و لنین، نه یک عقب نشینی، بلکه یک نعرش، و در پیش گرفتن راه واقعی و کمونیستی بود. راهی که قبل از انقلاب اکتبر توسط خود لنین بعنوان برنامه انتقالی، برنامه سرمایه داری انحصاری دولتی تثویز شد. این برنامه خارج از اراده و خواست بلشویکیا، بطور غیر قانومی در دوره ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷ پیش میرفت و لنین ما احاطه به شرایط عیبی و ذهنی آندوره روسیه به حمعسدی مجدد آنچه که تلا ترمول کرده بود، دست بافت و برنامه سرمایه داری انحصاری دولتی - نپ - را در دستور گذاشت.

دورههای رشد اقتصادی عهد سی شوروی نیز نوعی مدل توسعه بوده است. که ربطی به سازماندهی ساختمان سوسیالیسم ندارد. رشدی که براساس حدائی بخشی از دهقانان از روستا و بنابراین استفاده وسیع از نیروی کار بزرگ مقاس از آن و گسترش تولید عرسی معینی میشود. حوامع سرمایه داری

بقای خود ادامه میدهند و یا ایجاد میشوند. البته نتیجه بی ثمر و معدی این اقدامات، همانگونه که در تجربه ایندوره بطور وسیع مشاهده میکنیم، تحول به فیتیشیسم اقتصادی است و از ایجابات یکنگی لیبرالیسم و رادیکالیسم صوری که علی‌الظاهر در دو قطب مخالف هم جبهه گرفتند. نمونه جمهوری اسلامی از زاویه انطباقی برپرت ما جامعه مدرن جالب توجه است. حکومت ولایت فقیه در ایران تلاش کرد تا سیستم و نظام مشیرانی - فتووالی اسلامی را که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش بود به مناسبات سرمایه داری مستقر در ایران تحمیل کند. نتیجه اقدامات حکومت اسلامی، خارج از نبات و تابلات آنها، گسترش مناسبات سرمایه دارانه با مقناری اختلال در آن بود و این روندی است که بطور دائم التزاید اختلافات فقهای حکومتی را کاهش میدهد. نمونه دیگر مربوط است به تلاشهای بلشویکیا در سالهای اولیه انقلاب اکتبر، برای سازماندهی "سوسیالیستی" اقتصاد عقب مانده جامعه روس، که بعضاً به "کمونیسم جنگی" سیز معروف شده است (۷) من به عمد دلیل اهمیت موضوع بر روی ایندوره مکت میکنم. بویژه از آنجهت، که این تصور وجود دارد که گویا ایندوره، دوره سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد نبوده است. من در این زمینه، اساساً به تحقیق تاریخی با ارزش ژوی مدوونف "اتکا میکنم. هر چند نوشتههای متعدد لنین در ابدوره، خود زمینه یک تحلیل تاریخی مستقل را برای هر فرد فراهم می‌آورد.

پس از انقلاب اکتبر، بلشویکیا و لنین تلاش کردند تا اقتصاد عقب مانده روسیه را "مستقماً با ساختمان سوسیالیسم به جلو ببرند، این امر بوضوح در فرمانهای دولتی و کارکرد دولت بلشویکی خود را نشان میدهد. فاکتهای فراوانی از لنین در این زمینه وجود دارد که آنها نه در پی سازماندهی یک دوره اضطرار، بلکه برای سازماندهی مستقیم ساختمان سوسیالیسم جهتگیری گرفته بودند "مدوونف" در کتاب خود بوضوح و با فاکتهای فراوان این امر را اثبات کرده است. من در زیر به چند مورد از فاکتهای صریح خود لنین در این زمینه میپردازم. بعنوان مثال در ژانویه ۱۹۱۹، لنین چنین گفت: "ما از میانی سیاست کمونیستی خود در امر تولید دفاع خواهیم کرد و این صانی را بدون آنکه اجازه دهیم خدشهای به آنان وارد شود، تا زمان پیروزی کامل و جهانی کمونیسم حفظ خواهیم نمود" (۸) در سال ۱۹۲۱ لنین به بررسی ابدوره میپردازد و چنین میگوید "ما که در میان امواج شورانگیز احساسات متولد شده بودیم. و ابتدا شور و شغف سیاسی و بعد نظامی مردم را برانگختیم، انتظار داشتیم که وظایف اقتصادی به همان اندازه بزرگ مقباس را نیز با تکیه بر شور و احساسات به انجام رسانیم. ما در پی آن بودیم ۰۰۰ که تولید و توزیع دولتی محصولات را در راستای خطوط کمونیستی آن هم در کشوری دهقانی و ما تکیه بر فرمانهای دولت پرولتری سازمان دهیم." (۹) همانگونه که از جملات لنین ما صراحت و شفافیت کافی معلوم میشود، بلشویکیا در صدد سازماندهی مستقیم سوسیالیسم بودند. مدوونف اشاره دارد که گرایش حزب بلشویک موضع بسیار تندتری داشته است او میگوید "۰۰۰ در همان زمان (مارس ۱۹۱۸) و کنفرانس هشتم حزب - خودم) یکی از افراد گروه "کمونیست چپ" به نام ن. اوسینسکی (N. Osinsky) (نام اصلی: و. و. ابولنسکی) نوشت: "جنگ داخلی نظیر حدائی ناپدید با الفنا" قطعی هر گونه مالکیت خصوصی و برپائی سیستم سوسیالیستی و گذار مستقیم به کمونیسم پیوند دارد" (۱۰) و البته لنین تلاش میکرد برچورد معقولانتری داشته باشد. ولی دلیل پذیرش سازمانیابی سوسیالیسم مرزها گاه مخدوش میشد. این امر در مورد تجارت و پول بویژه صادقی بود. مدوونف در این باره چنین می‌نویسد "لنین اگر چه نظرات "کمونیستهای چپ" را رد میکرد، ولی خود او در مورد مسئله تجارت و پول مخالف روشنی در برابر آنها نداشت و برخی از اندیشمندی او به زحمت ما اندیشمندی "چپ"ها قابل تفکک بودند" (۱۰) البته همانگونه که مشاهده کردیم، بعداً لنین در سال ۱۹۲۱، ضمن اعتراف به سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد "آی هم در کشوری دهقانی و با تکیه بر فرمانهای دولت پرولتری" به نقد آندوره می‌نشیند. در حائی دیگر و در بائیز ۱۹۲۱ لنین باز هم در این باره چنین می‌گوید "ما فرض را براین گذاشته بودیم که بدون طی دورههای مقتضاتی که در آنها اقتصاد کهنه ناپستی ما اقتصاد سوسیالیستی وفق نانه میشد. متواپم مستقماً به سوسیالیسم برسیم. ما فکر میکردیم که با ایجاد

تحول دائم بورژوازی داریم، نظام سرمایه داری در بطن خود نمیتواند انقلاب فتوئالی را باز تولید نماید. این نظام با انقلابات و تحولات دائم، تعامی سیستم فتوئالی تولید و ماده را نابود میکند و شیوه تولید و مامله بورژوازی را حای آن منشانند و همانگونه که تجربه تاریخ سرمایه داری نشان میدهد، روند این سیستم تاریخی - اقتصادی، نفی و نابودی فتوئالیزم و غیر قابل مار گشت نمودن آن بوده است. بنابراین نظام اجتماعی - اقتصادی فتوئالیزم در مقابل نظام اجتماعی - اقتصادی مستقر سرمایه داری، امکانی برای بازگشت ندارد. عین همین وضعیت برای نظام سوسیالیستی نیز صادق است. یعنی ما در چارچوب نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیستی، نمیتوانیم شاهد بازگشت سرمایه داری باشیم. پیروزی سوسیالیسم پیروزی ساختمان سوسیالیسم است. پیروزی يك شیوه تولد مبین اجتماعی است. این امر روندی است خودمیر و دائما تكامل باسده و همانگونه که اشاره کردم يك گذار بی وقفه و يك انقلاب و تحول مداوم است. کسی که به پیروزی سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیسم در يك کشور معین اعتقاد دارد. نمیتواند این جامعه را بصورت مغلق در هوا نگه دارد. ایامه گذار از نظام سوسیالیستی در يك کشور به جامعه کمونیستی، بیان پارادوکس ضرورت گسترش برن وقته انقلاب و ثبات و حتی در جا زدن کشورهای بلوک شرقی بود. استالین و بعدها نیکیتا خروشچف، طرفدار سازماندهی جامعه کمونیستی بودند. باسح آنها در واقع پاسخ به سؤال، ثبات با تحول بود و آنها مدرنی لحاظ متدلك تحول و انقلاب مداوم را برگزیدند، اما چرا مونسسقی نشند؟ زیرا جامعه در حال سکون و در حا ردن بود. روند واقعی و جاری به سوی يك نظام سوسیالیستی نبود و بنابراین، فقدان رسمتهای تحول متکاملتر به جلو کاملا احساسی میشد. شیوه تولد بورژوازی حذف نشده بود، طبقات در جامعه حضور داشتند و بوروکراتیزم و دولت نه تنها به سمت روال نمیرفتند، بلکه گستردهتر و کاملتر و ما قدرتمتر از قبل تثبیت میشدند. در جسی شرایطی، تحیل و روابی يك جامعه کمونیستی و مهمتر از آن تعیین رفاهندی از طرف خروشچف برای آن به کودکاهه، بلکه سفیهانه بود. نگاهی کوتاه به نقد جب رادیکال - از حطه سازمان ما - از استالین و خروشچف برای سازماندهی جامعه کمونیستی در يك کشور نشان میدهد که ما نیز در سراط سازماندهی جامعه کمونیستی در يك کشور بودیم. مگر نه این است که نقد ما بر نفوت دولت و بوروکراتیزم و مناسبات بورژوازی در بلوک شرقی تکیه داشت، اما روندی که به نئی دولت، طبقات و مناسبات بورژوازی در يك کشور حیت میکرد حکویه است که به سمت جامعه کمونیستی حرکت نمیماید؟! جب رادیکال پاسخ می دهد این تناقض تئوریک بداشت. او استدلالی برای اینکه بتوان سوسیالیسم را ماثابه يك نظام اجتماعی - اقتصادی مستقر کرد و در عین حال بظرف جامعه کمونیستی برنت، بداشت. ماسی تئوریک جب رادیکال و سازمان ما جهتگیری برای سازماندهی جامعه کمونیستی بود. اما از ابراز آن حطر داشت زیرا در هر حال واقعات سیز در معیارهای تحلیلی این جب تاثیر داشت. او مدیدد که جامعه ای که بر آن نام "سوسیالیسم" گذارده اند انطوائی با داندتهای تئوریک او و دیگر متفکرین مارکسیست ندارد. بنابراین حور دبدده "سوسیالیسم" ساخته شده بود، سعی کرد تا جامعه "کمونیستی" را از دستبرد بجات دهد.

ولی سؤالات همچنان باقی مانده است. آیا ما در جهت تضعیف و نفی دولت حرکت میکنیم؟ در ابصورت وجود گسترده سیروهای صلح - ارتش و پلیس - و بوروکراتیزم دولتی را چگونه توضیح میدهم. آنکه دندانال دولت ارزان است - و دولت سوسیالیست الزاما يك دولت ارزان است - اگر به سرمایه جهانی متوهم نشده باشد، قطعا عقلش را از دست داده است. دلیل مستتاریزه شدن حوامعی که انقلاب ضد سرمایه داری کرده اند، علائق سرکوبگرانه طبقات انقلاب کرده و رهبراسر سوده است. حاصره سرمایه جهانی برای سرکوبی و نابودی این حکومتها، آنها را به این سمت کشانده است. البته سیاستهای اجرایی داخلی و سین المللی، حدمستتاریزه شدن آنها را به سطحی کفی رساند که سابه آنرا از بظر دور داشت. آنچه در حوامع بلوک شرقی وجود داشت روند تحکیم و تقویت ارتش، پلیس و بوروکراتیزم دولتی بود. آنچه تداول یافت و با ایجاد شد. شیوه بورژوازی تولد و مامله و حاصره طبقاتی متشکل از رحمتکشان و ظفد صاحب امتبار بود بنابراین ما با يك انقلاب با تحول مداوم برای نفی دولت، طبقات و شیوه بورژوازی تولید روبرو نسئیم و نمیتوانیم ماشم. این امر سبب يك نظام اجتماعی - اقتصادی حدمد و متکاملتر سست. در صم باید

نیز مگوتنای از ابواع رشد اقتصادی برخوردار بودماند. در نتیجه نمیتوان از ملاکهای ابواع توسعه اقتصادی، سوسیالیسم را نتیجه گرفت. از همین دوره است که بازار سیاه و طبقه جدید امتیاز بگیر شوری شکل میگردد. یعنی حذف حقوئی - و صوری - مالکیت خصوصی، به تپها به از سبب رفتی مناسبات بورژوازی در تولید و توزیع منجر میگردد بلکه خارج از تمایلات تخلیهای آدوره و مطابق با حواست بوروکراتیزم جدید. دهقانان جدیدا پیولتر شد. و بخشی از دستگاه کپن تزاری در اشکال جدید اما متفاوت با نظام سرمایه داری باز تولید میشود. از این حا ننبجه میشود که حد دخالت طبقات پیشرو در جامعه شوری مرزهای معینی داشته است. فراتر از این مرزها، ما صم آنکه با نخریب نسبی بارهای از اندامها و ساختارهای تکاملی، مهن و تعدس سار بشری روبرو حواصیم شد. در عین حال معلوم حواهد شد که حاصمه نمیتواند از چارچوب مشخصی از شیوه تولد فراتر رود. این موضوع همسطور نشان میدهد که حاصمه سست به مرر معینی از موقعیت سروهای مولده و شرایط تولید و توزیع، نمیتواند به عقب رانده شود. بنابراین اساشت بدوی "سوسیالیستی" یا نظام سوسیالیستی عقب مانده و دیگر اصطلاحاتی در همین زمئنه. موضوعت بدارد. در حاصمه مهن با تقلاهای قیفرائی اسلامی، صبحی، عرفانی، بربر منشانند و "سوسیالیستی" میتوان مواجهه شد. ولی تحقق این تلاشها و تثبیت آنرا نمیتوان ملاحظه کرد. براتیک تاریخی در مقابل این تلاشهای مایسانه قرار دارد و سازماندهندگان آن سیز با به سسئیم صلط سرمایه داری تسلیم حواهد شد و با در تلاش برای تراتر رفتن و انتقال از این سیستم به سوسیالیسم، مسیر سرمایه داری احصاری دولتی تحت حکومت نوع کارگری - رحمتکشی را برحواهد کرد.

### سوسیالیسم گذار بی وقفه و انقلاب مداوم است

در نوشته قبلی، من اشاره داشتم که انقلاب مداوم و گذار بی وقفه به سوسیالیسم، برای اجرای دو برنامه کول انقلاب جداگانه موضوعت ندارد. یعنی اینکه تا وظایف اصلی يك مرحله از انقلاب به قوت خود باقی است و به سرانجام برسند است. نمیتوان از آن برید و مستقیما وارد انقلاب مستگاهلتر شد. معمول مثال، در مورد ایران. دلیل ساحت سرمایه داری عقب مانده آن و جهش غول آسای سرمایه داری جهانی، میبایست ابتدائا مرحله انتقالی - سرمایه داری احصاری دولتی - را جمع نهمه مفدهات و تدارک ساختمان سوسیالیسم بنشتر گذاشت. آنگاه وظیفه سوسیالیستی انقلاب ایران سآهم در فاز حهای - وارد دستور حواهد شد. اما اگر روش علمی برخورد سست به دو انقلاب جداگانه بدین مموال است، در ارتشاط ما يك انقلاب، يك برنامه و يك نظام اجتماعی - اقتصادی معینی، مسئله به شکل دیگری مطرح است.

نظامات اقتصادی - اجتماعی، تداخل انقلابات مضمونا متفاوت سبستند. یعنی در نظام سوسیالیستی، ما نمیتوانیم با انقلاب سرمایه داری روبرو شویم. البته طرح این مسئله نیز خود يك پارادوکس است. مگر میتوان از استقرار يك نظام متکاملتر، برگشت به ارتحاج را مد نظر داشت؟! روش است که حسی جبری سندی سست. نحرار تاریخی سیز خود موبد همین امر است. مثلا آنچه که هم انک در حتر غالب بلوک شرق میگردد، يك گرایش تهرائی به نظام سرمایه دارسنت ولی علت قصه این است که این تحول ارتحاجی بر سباد يك نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی صورت نگرفت. و در واقع باید سیستم حکومتی بلوک شرق بر سباد شیوه تولد سوسیالیستی استوار نبود. هر جب و وضعیت دوره سبب سوسیالیستی را نمک میکنند این دوره جبری شمد دوره پیش سرمایه داری است و اتفاقا بارهای تلاشهای پیش سرمایه داری در اواخر قرون وسطی در دولت - شهروهای ایتالیا سیز به شکست احصامد. این قصیه مترادف وضعی است که ما انک در بلوک شرقی با آن روبرو سئیم. تصاد سیروهای مولده و مناسبات تولید در بلوک شرقی باسد انقلابات و یا تحولات ارتحاجی در این کشورها محسوب میشود. این امر با برجستگی تمام غیر سوسیالیستی بودن نسوید تولد حاکم برای حوامع را نشان میدهد.

بنابراین اگر نظامات اقتصادی - اجتماعی، سستواند. معرف نوگامگی وظایف اصلی مانند بنابراین ما با يك وظیفه دائما تكامل باسده اساسی و در واقع با يك انقلاب با تحول بی وقفه و مداوم روبرو سئیم معمول مثال، ما برای استقرار نظام سرمایه داری و نگاهل هر حد گستردهتر آن ساز به انقلاب و با

اقتصادیست و نه نظام حقوقی. اگر از این دیدگاه حرکت کنیم، گسترش ساده مالکیت اشتراکی زمین بیهوده در آگاهی که این امر به گسترش بهره‌برداری اشتراکی منباجامد. شیوه تولید سوسیالیستی را تدارک می‌سپد. سوسیالیسم مدرن چنین می‌اندیشد" (۱۴۱)

اولین نکته مهمی که کائوتسکی بر آن دست می‌گذارد، تفاوت انقلاب حقوقی از انقلاب اقتصادی است. در واقع مسئله از این قرار است که، آیا انقلاب سوسیالیستی مترادف تسخیر قدرت دولتی توسط حکومت کارگران و زحمتکشان (باصطلاح گذشته، دیکتاتوری پرولتاریا) است، یا اینکه انقلاب سوسیالیستی در اساس خود، یک انقلاب اقتصادی است. ناگفته روشن است که درک حب ایران - از حزب توده تا سازمان ما - بر تعریف اول استوار بود. اگر به مباحثاتی که بیرومن مرحله انقلاب در میان حب ایران بود نظری کوتاه ببینیم (۱۵) برآحتی میتوان ابد انقلاب سوسیالیستی برابر است با حکومت

حقوقی کارگران و زحمتکشان را استخراج کرد. تفاوت سازمانهای حب ایرانی به در پذیرش این تعریف عمومی از سوسیالیسم، بلکه در شرایط و امکان وجود و یا عدم وجود آن بوده است. اختلاف این بود که مثلا حزب توده، اکثریت و... میگفتند که شرایط مازره طبقاتی، امکان در دست گرفتن قدرت توسط کارگران و زحمتکشان را اجازه ندهد، یا حزب "کومست" میگفت که باید انقلاب "یووزا دمکراتیک بحران سار" را سازماندهی کنیم تا قطب سدی طبقاتی، رومبه دیکتاتوری پرولتاریا را فراهم کند و اکثریت کمیته مرکزی سازمان ما بر میگفت که مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی است، زیرا شرایط برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا فراهم است. بنابراین حب ایران کاری به اقتصاد ایران و جهان نداشت، برای او دیکتاتوری پرولتاریا مترادف انقلاب سوسیالیستی بود. زیرا حب استالینیست ایرانی درکش از سوسیالیسم یک رابطه حقوقی بود او تصور میکرد با دیکتاتوری پرولتاریا و نفس تسخیر قدرت همانند عصای موسی همه چیز را حل خواهد کرد. او متوجه نبود که اگر قدرت، توانائی حل مسائل سوسیالیسم را نداشت، بیش از او بهران و پتر بزرگانش را به سوسیالیسم می‌رساند. بافوف، بلانکی و سوسیالیسم خلقی در روسیه نیز بر همین نحیل کودگانه استوار بودند. برای آنها نیز اقتصاد و رشد کیفی نیروهای مولده علی‌السویه بود. اما استالینیستهای ما یک کمیته دگرگی سیر دارند که ص را به طلا تبدیل میکنند. این کمیته، مالکیت دولتی است. در واقع هماغونه که کائوتسکی میگوید "الفای مالکیت خصوصی" بی دلیل نیست که عنوان میشود ما تعمیر در وضعیت مالکیت، سوسیالیسم حاصل آمده است (۱۶) در نزد این دسته از رفقا کافست که با صادره و ملی کردن تام و تمام اقتصاد، سوسیالیسم بی ریزی میشود. برای آنان تغییر وضعیت مالکیت مهم است، آنان در بی تغییر شیوه تولید نیستند و یا به بیان دیگر آنان تصور میکنند که با تغییر وضعیت مالکیت، شیوه تولید نیز تغییر مییابد. یعنی باالفای مالکیت خصوصی الزاما شیوه تولید سرمایه داری در هم شکسته و سوسیالیسم حاکم میگردد. اما آنچه که آنها هنوز درک نکرده اند این است که مالکیت دولتی بر وسائل تولید و توزیع، به شیوه تولید سوسیالیستی نمی‌آید، زیرا به "گسترش بهره برداری اشتراکی" بدل نمیشود، یعنی امکان حذف صوری مالکیت خصوصی وجود دارد ولی اجتماعی شدن گسترده و مؤثر نیروی کار، خود حکومتی این نیرو بر وسائل تولید و توزیع و نه اندازه کار برابر، توزیع احتمالات برابر و... متحقق نشود. در ارتباط با اجتماعی شدن نیروی کار من در قسمتهای دیگر این موشند توضیح دادم بنابراین اینک به دیگر عوامل برای تغییر شیوه تولید و با مالکیت احتمالی می‌پردازم.

اولین موضوعی که در این رابطه دارای اهمیت اساسی است. موضوع تحقق و شکل‌گیری جامعه مدنی است. یعنی ایجاد حنا ساختار و انسانیاتی تودمائی که نه تنها بر مقابل استقلال قوه مجریه از زحمتکشان مقاومت میکند، بلکه خود به اهرم مهمی جهت اعمال حکومت مستقیم تودمائی و تشار و کنترل بر حکومت تبدیل خواهد شد. بنابراین بدون تعبیه تشکلهای مستقل تودمائی، جامعه مدنی مفیوم وجودی خود را از دست خواهد داد. و دمکراسی تودمائی که میبایست از تعاونیها، اتحادیهها، شوراهای و ارگانهای کنترل و حکومتی تودمائی برخوردار شود، مسح خواهد شد. (۱۷) بدون این عامل مهم و ضروری، ما نمی‌توانیم از حمله سوسیالیستی غیر مستقیم مالکیت در بخشهای دولتی، نظیر نفت، گاز، برق، آب و... و نقش معین شده مستقیم تودمائی

افزافه کم که بلحاظ تئوریک - و نه تجربه عملی - استالین و خروشچف درست می‌گفتند که ادامه منطقی نظام سوسیالیستی، باید جامعه کمونیستی باشد و بنابراین آنرا روندی بی وقفه و مداوم ارزیابی کردند. اشتباه آنها در این

بود که فکر میکردند، امکان ساختن نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی در یک کشور وجود دارد. چون بی ریزی این نظام بطور خودیو بطرف کمونیسم جهت گیری خواهد نمود. مگر کمونیسم چیزی جز فاز دوم سوسیالیسم هست؟ و مگر روندهای تکامل نظام سوسیالیستی فاز دوم خود کمونیسم را می‌آفریند؟! باید توجه کنیم که کمونیسم نه یک نظام مستقل، بلکه ادامه منطقی یک نظام اقتصادی - اجتماعی است که از سوسیالیسم - فاز اول - شروع میشود و به کمونیسم - فاز دوم - میانجامد.

در مقابل دیدگاهی که من در بالا آنرا تشریح کردم، گرايشی وجود دارد که سوسیالیسم را نه یک فاز از یک نظام اجتماعی - اقتصادی، بلکه مرحله‌ای تدریجی میداند که در ضمن جامعه سرمایه‌داری جریان می‌یابد. در جریان این حرکت خودیو، سوسیالیسم دائما تقویت و سرمایه‌داری تضعیف میشود. نماینده اصلی این گرایش، برنشتاین بود و سوسبال دمکراسی معاصر اساسا بر منای این جریان فکری عمل می‌نماید. هر چند تاثیر حشش سوسبال دمکراسی در همراهی با مبارزات زحمتکشان به اصلاحات مهمی در چارچوب سرمایه داری منجر شده است ولی هنوز از تحولی که برنشتاین پیش بینی میکرد خبری نیست. حتی دسنبابی سوسبال دمکراسی به اکثریت نمایندگی در پارلمان و با وجود جامعه مدرن، نتوانسته است از چارچوب سرمایه داری بیرون بزند و نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم را بیافریند. سایه روش همین نظر با پوشش رادیکال نیز وجود دارد، که معتقد است سوسیالیسم در ذاتش و تیغسه یک حرکت تدریجی است. بنابراین نظام سوسیالیستی، نظامی است که در آن اقتصاد مختلط - بقای مالکیت خصوصی و بازار منتج از آن - و روابط کالائی حاکم است. دولت در آن نفی نشده و ارتش و پلیس احیا میگردد. این جامعهای ثابت است و حرکتی خودیو و با ماحول پاینده بطرف کمونیسم ندارد بنابراین طبقات، روابط کالائی، مالکیت مختلط بر تولید و توزیع، ارتش، پلیس و دولت نه تنها نفی میشوند بلکه تثبیت میگردد. این گرایش که جدیدا در میان حب رادیکال شکل گرفته است، به این دلیل از برنشتاین ارتزاق میکند که برنامه غیر سوسیالیستی - اما سرمایه داری انحصاری دولتی - را که خصلت تدریجی دارد با معیار سوسیالیستی ردمندی میکند. در نتیجه تلقی چنین تئوری، مرزهای سوسیالیسم از سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه داری انحصاری دولتی تحت حکومت نوع کارگری - زحمتکشی مخلوش میشود. البته چنین امتشاشی، آب به آسیاب مرتدین فزاری از سوسیالیسم می‌ریزد. مثلا "جنگیز آیتانوف" بکمال پیش گفته بود: کشور نروژ از کشور شوروی بیشتر "سوسیالیستی" است، او در واقع، خواست بگوید مرزی بین سوسیالیسم، امپریالیسم و جامعه انتقالی نیست. بنابراین با معیار و سنگ سوسیالیسم به ارزش گذاری دو پدیده غیر سوسیالیستی مادرت کرده گرايشی که از آن نام بردم، با امتشاش برنامه سوسیالیستی با دیگر برنامه‌ها، جاقوی مبارزاتی طبقات مدرن ساز نده سوسیالیسم را کند میکند.

### مالکیت دولتی یا مالکیت سوسیالیستی

یکی از اساسی‌ترین مضامین ساختمان سوسیالیسم نوع مالکیت وسائل تولید و توزیع است. این امر بویژه از آنجهت حائز اهمیت است که به افتشاشهائی که درباره خصلت بندی انقلاب سوسیالیستی وجود دارد پایان داده و در عین حال عنصر مهمی در تشخیص براتیک ۷۵ ساله تا کنونی بلوک شرق محسوب میشود. من فکر میکنم که یکی از صحبترین تعاریف در این زمینه را "کائوتسکی" ارائه داده است. او در سال ۱۹۰۳ در نوشتهای تحت عنوان "سبست ارضی حزب سوسیالیست" چنین گفته است:

"کمونیسم هست تا کمونیسم. انقلابی که حزب سوسیالیست در نظر دارد، انقلابی حقوقی نیست بلکه انقلابی اقتصادی است؛ این تغییر وضع مالکیت نیست بلکه تغییر شیوه تولید است. هدف آن الفای مالکیت خصوصی نیست بلکه شیوه تولید سرمایه داربست؛ او تنها بدین سبب در جستجوی الفای مالکیت خصوصی است که این امر وسیله‌ای برای الفای شیوه تولید سرمایه‌داری مساود. مهمترین مشکلاتی که در برابر سوسیالیسم وجود دارند نظم

اما اگر در توزیع و در بیرهرداری از نعمات مادی و معنوی، مزد تولید کنندند به ازای کار اجتماعات برابر، مصرف اجتماعات برابر را بدست نمی‌آورد، لغو مالکیت خصوصی، تنها توانسته است، بطور مجرد و صوری صورت گیرد و در واقع حصلت حقوقی یافته است و این امر به شیوه جدید سوسیالیستی تبدیل شده است چه به ازای تصاحب بخشی از درآمد و کار اجتماعی مولدین، توسط اقتداردیگوشیوه تولید بورژوازی در شکی دیگر، خود را می‌نمایاند. شیوه‌ای که به بقا و با مار تولید طبقات اجتماعی منجر می‌شود. و این همان چیزی است که ما در بلوک شرق با آن روبرو شدیم. طبقه صاحب امتیاز، شامل مقامات حزبی، دولتی، ارتشی، گاه گاه و قشر مدیران نمود برجستگانی است از کسانیکه بخشی از دستمزد و کار اجتماعی زحمتکشان را بخود اختصاص داده‌اند. انفلاتات دور اخیر در بلوک شرق به یک اعتبار، تصادم نیروهای مولده با این طبقه صاحب امتیاز بود. (۱۸۰) انقلابی که هذب مقدس نابودی و نئی منافع و حاکمیت این قشر بود.

سوالی که اما اینک وجود ندارد این است که آیا مالکیت سوسیالیستی در بخشهای کندی اقتصاد امکانپذیر است؟ بگذارید به این موضوع نیز بصورت نحریدی رجوع کنیم - همانند بخشهای زیادی از نوشته حاضر - و جامعه‌های را از جهان در هم تنیده امروز در نظر بگیریم، و گر نه امکان استقرار مالکیت سوسیالیستی بر بخشهای کبیدی اقتصاد در یک کشور جداگانه از محالات است که من در قسمت بعدی به آن خواهم پرداخت. اگر مالکیت خصوصی در بخشهای کندی اقتصاد از بین برود، مسین آن است که مالکیت خصوصی در بخشهای متوسط و کوچک به بقای خود ادامه بدهد. در عین حال بازار سبز منع حضور مالکیت خصوصی یکی از اجزای اساسی تنظیم کننده روابط توزیع در جامعه خواهد بود و سوبه خود تاثیرات مهمی بر جای خواهد گذاشت. مطلق با وضعیت فوق، ما با مونیستی نظیر جامعه شوروی روبرو خواهیم شد ما این تفاوت که بازار موجود حالت قابوسی بخود میگیرد و طبقات صاحب امتیاز سیر. ابزار از مجاری قابوسیت مالکیت خصوصی بر بخت متوسط و کوچک و توزیع، بخشی از درآمد واقعی زحمتکشان جامعه را به خود منتقل خواهد کرد صمی آنکه باید توجه کرد بحث گسترده‌ای از جمعیت کشور، بطور مستقیم و بر طبق ساخت محتلط جامعه از حوزه مالکیت "سوسیالیستی" دور خواهد بود. در نتیجه عنصر مزد برابر در مقابل کار برابر موضوعیت خود را از دست خواهد داد. بنابراین امکان برقراری مالکیت سوسیالیستی ما توجه به بعد سراسری اقتصاد جامعه مشخص خواهد بود اما ضروریست همسما باد آور شوم که این نوع مالکیت هر چند با مالکیت اجتماعی سوسیالیستی تفاوت دارد اما با مالکیت سرمایه داران یا مالکیت دولتی سبز تفاوتی حدی دارد. زیرا ما توجه به خود مدیریتی و خود گردانی وسیع در تولید و سازمان اجتماعی کار و بخت فائده حامعه مدنی و تصمیمات سنگاهی وسیعی از مضمون مالکیت سرمایه داران و دولت جدا میشود هر چند ما توجه به دلایلی که بر شمریم با مالکیت سوسیالیستی سبز فاصله دارد. بدبجهت این نوع مالکیت، حدی است واسط ما بین مالکیت سرمایه داران و دولت با مالکیت سوسیالیستی، که همور مضمون بورژوازی دارد و میتوان مصطلحا آنرا اجتماعی نامید. این نوع مالکیت همایی است که ما سیر برای دوره سرمایه داری

احتمالی دولتی تحت حکومت نوع کارگری - رحمتکش تحویر میکنیم.

ادامه دارد.

### تجدید نظر...

د نیاله از صفحه ۸

دکستانوری کارگران و دیکتانوری سوززواپی وحدت بوجود آورد و آنها را آشنایی داد. روشن است که مجلس موسسان شکلی از دولت سوززواپی و شوراهای - بمشاد شکلی از دولت نوع برولتریست. سهمس دلیل حکومت مورد نظرسر سن سوسر جدید سرمایه جمهوری سوززوا - دمکرانک است که ارکان حکومتی خود را مجلس موسسان نزار داده است. اس بدان معناست که رفقای کمیستو سرمایه دکر به اسقلاط نوع برولتری و دولت نوع شورایی اشتقاد ندارند و سبده همس جهت سز طسل مجلس موسسان مسکوسد. حذف دکستانوری برولتاریسا. حذف حکومت شورایی جمهوری دمکرانک خلق. حذف اصطلاح مارکسیسم لسیسم و سساری از مطالبات طبقه کارگر از سرمایه سازمان یک تجدیدسطر اصولی بشنوه غیر اصولی است و تفاوت سن سوس جدید سرمایه با سسرح و سرمایه سازمان، تفاوت صان می تا ماه گردون مسانده ۹۱/۲/۱۹

\* نقل یولها سفل از سشراب رانکارگر مسانده.

در نگاههای ریر هدایت این بخشها باد کنیم. اگر این عنصر حذف شود و ما با حکومتی استنادی، بنایاریتی. یوروکراتیک و با طبقه جدید روبرو باشیم. بطور خودکار عنصر سوسیالیستی غیر مستقیم در مالکیتهای دولتی - مثل نفت و آب - زائل خواهد شد و تقضا در دیگر بخشها سیر کمکاری تولید و به این اعتبار حصلت سوسیالیستی مالکیت نفی خواهد شد. این امر یک پایه مهم شکستگی طبقه جدید صاحب امتیاز در بلوک شرق سیر بود.

مورد دیگر به دمکراتیک کردن تولید و در واقع به عنصر خودگردانی و خود مدیریتی در کارخانهها و نگاههای تولید و توزیع بر میگردد. البته باید توجه داشت که خود مدیریتی کارگری و دمکاری در تولید و توزیع، حاوی ویژگیهای مهمی است که باید به آن توجه شود. عنصر تولید را نینویان با تغییرات و رهبری روزانه به بخت برود و تکامل داد. این امر به سقوط کمی و کبی تولید و توزیع منجر خواهد شد و با مضمون اجتماعی مالکیت که عنصر رشد، ترقی و تکامل کمی و کمی تولید را بهراه دارد در تناقض خواهد افتاد اهمیت تعیین کننده عنصر خود مدیریتی وجود گردایی در تولید و توزیع، به این جهت است که به سنگینی مولدین از شرایط تولید پایان میدهد، کارگران و زحمتکشان دیگر تابع سرمایه داران، یوروکراتیا و قشر مدیران نخواهند بود. و تصمیم گیری درباره نوع تولید، مقدار آن، اسامی سرمایه گذاری اجتماعی و شرایط تولید و توزیع سراسری تصمیمات جمعی آنها تعیین خواهد شد. حاکمیت بر نگاه به این ترتیب حصلت مستقل خود را از مولدین اجتماعی و سیری کار از دست داده و تحت کنترل و تابع آنها خواهد شد.

بدون جامعه مدنی، بدون خود مدیریتی کارگری - زحمتکشی، عنصر مهم دیگر مالکیت سوسیالیستی بعمی. "به هر کس به ازای کارش" متحقق خواهد شد. واقع بهره برداری اشتراکی، بدون تحقق مزد برابر در مقابل کار برابر\* مضمونی ندارد. اگر اسان تولید کنند نتواند در توزیع و بهره برداری اجتماعی، سهم رحمت و ساعات کاری را که به جامعه و نگاه اختصاص داده است، بگیرد. عملا شخی ثالثی به تصاحب بخشی از این زحمات و ساعات کار دست خواهد گذاشت. دریافت مزد واقعی و برابر ما کار. اما فقط تا حدودی به نگاه و محل فعالیت اسان بر میگردد. بنابراین خود مدیریتی، خود گردایی و دمکاری در تولید و حتی استقرار سسی جامعه مدنی مستواند، برابری دستمزد در برابر کار مساوی را منحقق نماید. این موضوع، امریست که در کل جامعه مطرح بوده و حصلت سراسری و عمومی دارد. بعضی نیاز به مالکیت سوسیالیستی بر کل تولید و توزیع را الزامی مینماید. در نتیجه بهره برداری مشترک در عنصر بابقای و اساسی خود میباشد درآمد حقیقی و با مرد واقعی در مقابل کار مساوی را رقم بزند. این امر سبز خود را در توزیع و صرف شان خواهد داد. اسحااست که معلوم میشود آیا مزد دریافتی، حقیقی و واقعی است یا اسمی و ظاهری. بنابراین عنصر اجتماعی توزیع مطرح میشود. اما این عنصر، حصلت یک نگاه سست و محدود را ندارد، بلکه عمومی و سراسری بودن مضمون اساسی آنرا بیان میکند. برای روشن شدن موضوع، مثالی برسم: همه مدام که بازار از مشخصهای جامعه شوروی بوده است و تلاش اراده گزایان تا کمی دستگاههای رهبری شوروی نتوانست بازار را از جامعه شوروی حذف نماید. این بازار هر چند در اسعاد سراسری و موارى با اقتصاد رسمی جریان داشت، ولی غیر قابوسی بود. حال فرض کنیم کارگری با معلم زحمتکشی به ازای فعالیت در سازمان اجتماعی کار شوروی مردی برابر با کارشان دریافت میکردند - البته این فرضی سیر واقعی است - موفعمکه آنها برای تهیه محتاج رسانی به توزیع - و از جمله بازار سباه - رجوع میکردند. منوجه مستند که به ازای کاری که برای جامعه انجام داده‌اند، وسائل و محتاج زندگی و خدغاتی را نمی‌تواند اسناخ نماید. بعضی آنها مرد اسمی و ظاهری دریافت کردند و مرد واقعی و حقیقی آنها که برابر کار انجام شده بود پرداخت نمیشد. در واقع توزیع عمومی و سراسری جامعه شوروی شان ممداد که بخشی از درآمد واقعی کارگران و زحمتکشان شوروی توسط طبقه صاحب امتیاز بنعده

\* - من در مورد تحقق اصل "مزد برابر در مقابل کار برابر". عنصر اسامی و سرمایه گذاری اجتماعی را که سوبی بطور سیر مستقیم به تحقق همی اصل بر میگردد را ثابت فرض کرد.

## تجدید نظر ...

دنباله از صفحه ۱

کمسیون باآوری میکند . که پیش نویسی کنونی در مقایسه با پیش نویس سابق برنامه د ر چهار حوزه مهم تغییر کرده است . ارزیابی سابق از شرایط بین المللی و تعادل قوا در مقیاس جهانی کنار گذاشته شده که سنا توجه به نیرویابی " سوسیالیسم " موجود و پایان یافتن " جنگ سرد " کاملاً طبعی است . شایا بارهای شعارها و ترمولهای سابق که در دوره جدید فقط میتواند مانع تحرك مبارزه توده‌ای کمونیستها در جهت انقلاب سوسیالیستی باشند کنار گذاشته شده‌اند . مهمترین این ترمولهای حذف شده عبارتند از اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم که مسموم از بین بردن هر نوع برداشتن شریعت مآبانه از برنامه سیاسی حذف گردید ، فقط به ذکر خلعت کمونیستی سازمان اکتفا شده است . اصطلاح جمهوری دمکراتیک خلق که اساساً در رابطه با سوسیالیسم موجود شکل گرفته بود و اینک با شکست کامل این تجربه بی اعتبار شده حذف گردید . بر دمکراسی بعنوان اولویت اصلی سوسیالیسم تاکید شده و درک جدیدی از چشم‌اندازهای اقتصاد سوسیالیستی ارائه شده است . حذف اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا که بجای آن دستبازی طبقه کارگر به حاکمیت سیاسی گذاشته شده است .

## حذف دیکتاتوری پرولتاریا در لفاف ایجاد مبارزه توده‌ای ۱

لفظ دیکتاتوری بر منای وجود مبارزه طبقاتی ، آنتاگونیسم طبقاتی ، مفهوم طبقاتی دولت و اعمال سلطه آن استوار است و انکار آن مفهوم انکار ضرورت مبارزه طبقاتی علیه سلطه بورژوازی و لزوم به کف آوردن قدرت است . لنین در تفاوت نظریات مارکس با دانشمندان بورژوا به این نتیجه رسید . کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد ، هنوز مارکسیست نیست . مارکسیست آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد . دیکتاتوری پرولتاریا از آغاز بمعنای دمکراسی مستقیم بوده است . مارکس کمون پارسی را دیکتاتوری پرولتاریا خواند . انگلس نوشت میخواهید بدانید دیکتاتوری پرولتاریا به چه ممانند؟ بپسید کمون پارسی نگاه کنید . این دیکتاتوری پرولتاریا بود . لنین مکرراً گفته است که کمون اولین دیکتاتوری پرولتاریا در جهان بوده است ، چرا همه آنها این دمکرات ترین دولتی را که تاکنون جهان خود دیده است دیکتاتوری خواندند و مگر آن نینفادند که این کلمه " وحشتناک " دیکتاتوری را حذف کنند ؟ زیرا مشخص کردن حکومت کارگران با کلمه دیکتاتوری به هزار سال نشان میدهد که در ابزار دمکراتیک در دولت سوزوایی با جمع عناصر دمکراتیک در جمهوری بورژوازی نمیتوان آنها را جمهوری پرولتاریا تبدیل کرد . این است راز کاربرد این کلمه ۱ دیکتاتوری پرولتاریا کلمه‌ایست که مرز پارلماناریسم بورژوازی و مارکسیسم انقلابی را مشخص میکند . رفقای کمسیون برنامه کسه خود بر این مسائل واقفند بهتر بود علل تجدید نظرشان را نسبت به همین اصطلاح ناقابل توضیح مبدانند و زیر پوشش تحرك مبارزه توده‌ای کمونیستها سگر سمبگرفتند .

## حذف اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم بمنظور از میان بردن برداشت شریعت مآبانه برنامه ۱

کمونیستها همیشه ملزم بوده‌اند که نظرات ، اهداف و تمایلات خود را به روشنترین وجه بیان دارند . و در پاسخ به این وظیفه اعلام داشته‌ایم که کمونیست هستیم بر نظری مارکس ، انگلس و لنین اتکاء داریم و بر صحت و حقاقت آموزتهای این تئوری بای مستحاریم این تئوری راه مبارزه ما را روشن نموده است این تئوری اهداف و شیوه‌های کمونیستها را توضیح داده و تاکید کرده است که وظیفه حزب پرولتری برنامه پردازی برای نوسازی و اصلاح سرمایه داری و موعظه خوانی برای سرمایه داران ، باره بهبود وضع کارگران نیست توسل به ترب و نوطه و معامله گری برای بیل به قدرت نیست ، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه در تمام جوه‌آست . مبارزه‌ایکه تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر اعمال دیکتاتوری طبقاتی و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی هدف نهایی آنرا تشکیل میدهد . حذف این اصطلاح اگر منتهو توسل به ترب و معامله گری برای سل به قدرت مانند . مفاضا منتهو بر اعتقادی به لسیسم و بی انقلاب اکثریت بعنوان اولوی و سرگرتیس بجرید انقلاب سوسیالیستی جهان است .

حذف اصطلاح جمهوری دمکراتیک خلق به این دلیل که در رابطه با تجربه سوسیالیسم موجود شکل گرفته بود و اینک با شکست کامل این تجربه بی اعتبار شده است .

از زمان شکلگیری راه کارگر تا مفعط اسد ماه صحت و نش حکومت شورایی شعار اصلی سازمان را تشکیل مصاد ، در شماره چهل و هشت راه کارگر دوره دوم بشریه سازمان از طرف دبیر خاد کمینه مرکزی این شعار بدسکوسد نرمیم ند . ضرورت آنکه در تسلخات ما شعار مربوط به حاکمیت جانگرتی رژیم ولایت فقد از مراحت و شفافیت لازم سرچوردار گردد اسحاب مسکد کند شعار تاکونی " حکومت نورائی " . ما جمهوری دمکراتیک خلقی تکمیل نمود . جانکه " حکومت شورایی " کامیون ندائی کسده شکل حاکمیت است شعار " جمهوری دمکراتیک خلقی " اساساً ناظر بر محوای طبقاتی آن است ما انقلاب سپس و تجربه شوراه را در سنت سر دارم و لازم است که حاکمیت شورایی را بعنوان عالترس شکل دمکراسی و اعمال اراده مردم مورد تسلخ نزار دهیم لکن ندریح مضمون طبقاتی حکومت مورد نظرمان بر اهمست سزایی دارد . جمهوری دمکراتیک خلقی (= دمکراسی خلقی = دمکراسی نوده‌ای) حکومت کارگران رحمتکشان و دهقانان است که سنون تفرات آرا انحادطنه کارگر و نهبدستان شهر و روستا تشکیل مدهد . حکومتی با سرکردگی طبقه کارگر . دولتی از نوع ( نسب ) پرولتری که با فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری ، بپروز انقلاب دمکراتیک را قطعیت بخشید . و انتقال به سوسیالیسم را عملی سازد . برای آکد آلترانیو حکومتی مورد نظر ما سحو ستمسری در برابر سنی رژیم حاضر تسلخ شود . بهتر است که همواره شعار سرکوسی رژیم در پیوند با شعار قدرت ما فرار گیرد . کمسیون برنامه ندین سبب این اصطلاح را حذف نموده که ما مضمون طبقاتی حکومت مخالف است چرا که جمهوری دمکراتیک خلقی حکومت کارگران و رحمتکشان است ، دولتی از نوع پرولتری که وجه مشخصه اش نوعی از دیکتاتوری پرولتاریاست . اما حکومت شورایی و تجربه کمون در ارتباط با تجربه سوسیالیسم موجود شکل گرفته بود که سخوایم امروز آرا تجربه شکست خورده سایم ؟ اما نظرات مارکس راجع به کمون ناظر بر همین تجربه سوسیالیسم موجود بوده است ؟ مضمون اجتماعی دولت شورائی سلب مالکیت از سوزواری نسبی سوسیالیسم است و اس اصل یابدهای در مورد حکومت شورایی است . سهمس جهت مارکس سونت رار کمون ای بود کمون ذاتا حکومت طبقه کارگر محمول مبارزه طغه اتحاد کسده نروت علیه طبقه به تملک درآورده نروت و تکل ساسی مطلوبی بود که نسبت آن آزادی کار میتوانست مسر گردد . شرایط اجتماعی که دولت شورائی در آن ظاهر میشود شرایط گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است چرا که در اس دوران است که پرولتاریا برای سرکوب مقاومت سروهای مرجع به دولت نیازمند میباشد .

در بشر نویس جدید برنامه سد ۳۲ آمده است که سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر ) معتقد است که برای تاسیس یک جمهوری واقعا دمکراتیک و مردمی و برای پی ریزی یک اقتصاد سالم و در خدمت مردم . مجلسی موسسان باید درخواستهای نوری زیر را باشد ندوس قانون اساسی سون ایران فرار دهد ۱

بس از انقلاب اکثر ارگستر وسیعی متشکل از سوزواری و خرده سوزواری در داخل روسیه و سوسال ردمسنهای خاش انترناسونال دوم در خارج روسه براد افتاد و ابتدا اعلام کرد شوراه ناند ارگاسهای انحصادی نانش و ساسد قدرت را بدست بگیرند . هکامیکه قدرت شوراه غیر قابل مرسظر کرد و غیر قابل شکست گردید و سوز به سز از انحلال مجلس موسان سوزواری . حجاج مستقل سوسال دمکراسی آلمان تحت رهبری کائونکی ندای آلمی مجلسی موسان و شوراه را سر دادند بشوشکها و حجاج انقلابی سوسال دمکراسی اروپا بکارچه ما این تر به مخالفت برخاستند . لس در این ساره سوسال شوخی سکد ۱ شوراه با مجلس موسان توام گردید و سه شوراه جنوی دولتی معبی و حای معبی در قانون اساسی داده شود ؟ ۱ آشتی دادن و منحد ساشس دیکتاتوری سوزواری ما دیکتاتوری پرولتاریا ۱ جفدر اسدند سیر هکاسد داهبایه ای ۱ و ما سوسف در نرهای مربوط به انترناسونال سونت : اس کونتر سوسال - خاتس در آلمان که شوراه را درون نظام عمومی قانون اساسی سوزواری - دمکراتیک بداخل دهد بطور منطقی سمانه خنات به سانس کارگران و سنوان سر دترم کردن کارگران نظاهر سکد زرانوراهای وانعی بقیه در صفحه ۸



